

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE12075

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَبِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
وَبِإِذْنِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



سبب في الدين الصحيح عمر أده جناب مصنف مولانا نظام الدين محمد قصيدة الاحتم

درم طبع في دار محمد زيب طبع في

۱۲۰۷۵

LIGARR

CHECKED-2002

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي خلق الإنسان على منال البيان ما لم يعلم وشرفه على سائر
 المخلوقات بقوله ولقد كنز منافع آدم والصلوة والسلام على رسول
 المنعوت بتجسيم الشبه سبب العوب والعهد وعلى الله وعصية بنابيح الحق
 والكلمة معادن الخلق والكله اما بعد سيكويدهميدان سراپا عصيان اعتر
 افراو بنی آدم محمد امام العالمهم ابن سيد غلام مخدوم ابن سيد محمد و تقي
 سيد محمد اكبر ابن مولانا سيد محمد الواجد خير اباؤي جل الله حاله وحصل آله كره
 ان اجاب رائق واحدنا بهادق تكليف به تشويد شرح قصيدة برده
 و از دوزبان مجاهد و احصا را بان كشادند در راقم الحروف بخيال انكه صناع
 تصنيف و اعتبارت تا اينكه را علم رافى و بهره كافي در كارست از اين امر حريم
 در خطاب عظيم اسرافى سستى نموده و راه فرار مى يميورد و روسته جناب افادت

مآب زبده العارفين قدوة السالكين بهیض انوار سبحانی و اتم کلمات یزدانی مصلی
 مضمار معرفت مجلی میدان کرامت مرشد برحق باوی مطلق حضرت مولانا
 مرشدنا محمد ضیاء الدین شاه لازل عقبه الشریفة سیجودا با بجا و سجد
 النیفة ملثوما بالشفا به بالنصر ام این امر بزرگ و کار سترگ اشاره فرمودند و کل
 لغات و معانی قصیده متبرکه که هدایت نمودند ناچار فرمان واجب الایقان آن مهر
 سپهر کمالات صوری و معنوی و خورشید سیمای دینی و دنیوی سربلندی و تهنیت و تبریک
 دانسته نخستین کتب متداوله لغت مثل صراح و غیره که برای صحت لفظ و
 معانی ضرورت بان می افتد فراهم نمودم و با وجود قلت فرصت و صنوع محیث
 حتی الاسکان در صحت لفظ و معانی کوشیده بمقابلة معنی هر لفظ نام کتاب یا بنات
 حروف ثبت کردم و نام این مختصر حل العقده بالقصیده البرده نام
 و بر یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه منقسم ساختم مقدمه در ذکر لقب
 کنیت و نسب و حال و ولادت و وفات مصنف رحمته الله علیه و سبب تالیف
 و اسم قصیده و در موز مقریر کتاب فصل اول در بیان تعداد ابیات قصیده
 فصل دوم در بیان اشعار محقه فصل سوم در بیان معانی و صحت لغات
 قصیده خاتمه در بیان ترکیب خواندن قصیده که از اکابر سلطنت منقول و درج
 است امید از نامیرین باصفاء و ناظرین باوفا آنست که بچشم عنایت و انصاف
 ملاحظه نمایند و اگر جای سهو و خطا در یافتند بیل عنفو پشند و باصلاح کوشند

وَمَا أَبَوُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالْأَعْيُنِ فَبِأَنَّا اشْرَعْنَا فِي الْمَقْصُودِ
وانه ولی الخیر و الجود و منه التوفیق و بیده از ممتد تحقیق مصنف مدحه لقب مصنف
شیخ مشرف الدین و کنیت او ابو عید الشهدا سم او محمد و نسب آن محمد
بن سعید بن حماد بن محسن بن عبد الدین صنهاج بن بلال الصنهاجی یوملی از
والدین مصنف از ابو صمیر السعید و دیگر از و لاص ابو حبه ترکیب نسبت از ابو صمیر
و و لاص مصنف را و لاص صمیری هم گویند و به ابو صمیری هم شهرت یافته است
و ابو صمیر بنعم البیاد و کسر الصاد الملهمة مسکن ابو صمیر است لهذا اباسم مسکن
پدر شهرت یافت تولد شد در سن شش صد و هشت هجری و اخذ علوم
مهم از امام ابو حیان و امام یحیی الباقی بن سید الناس الیجیری و محقق
عصر غیر چنانچه غیر نموده اند در سن شش صد و شش یا هفت و نو و هجری و فاش
یافت علی ما قاله الابن الحجری المکی فی شرحه للقصیده الهمزیه للمصنف و
شیخ الاسلام عسقلانی گفته که میلادش در سن شش صد و چهار و نو و
و فاش در سن هفت صد و هشتاد و یک هجری واقع شده و صنهاجی است
ست مصنف را بسوی جد اعلی و مصنف را ابو صمیری و ابو صمیری
و و لاص صمیری هم گویند پیدا شد به لاص و و لاص بفتح دال مهمله قریه است
نزدیک بهنا از بلاد مغرب و پرورش یافت به ابو صمیر پدرش از ابو صمیر و مادر
از و لاص ابو حبه ترکیب نسبت از ابو صمیر و و لاص و لاص صمیری گفته و چون پدرش

یافت در پوسید این بصری شهر گشت و یکم شوال سن شش صد و شصت
هجری پیدا شد و در سن شش صد و چهار و نود و پنج و نود و فات یافت کذا
قاله الحمد للہ زرقانی فی شرح علی مواهب اللدنیہ و سبب تصنیف این قصیده
آنست که چون شیخ رامرض خالنج لاحق گشت و نصف بدن و سے باطل شد
و از دوا سے خلق بایوس گردید پس این قصیده متبرکه گفتن آغازید و آنرا و سیاه
از الہ مرض خود از حضرت جل و علی شفاعت جناب محمد مصطفی علیہ
افضل التحیة و التناشمر چون از تحریر قصیده میمونه فارغ شد خواند و اورا و شب
جمعه بخانه خالی بخلوص عقیدت و طلب عافیت تا آنکه غشی نوم بروی طاری
شد و حضرت خیر الانام علیہ افضل التحیة و السلام را بخواب دید و عافیت
خواست پس جناب رسول مقبول بدست مبارک خود مسح فرمودند فی القلوب
شفایافت صبح گاه براسے قضای حاجت خود بسوی بازار آمد و انشای را
در ویش پیش آمد و گفت میخواهم از تو احضارے قصیده که در ملاح رسول مقبول
صلی اللہ علیہ وسلم گفته شیخ گفت قصائد بسیار و اشعار بسیار در ملاح حضرت
سید الابرار گفته ام شنیدن کدام قصیده منظور میداری در ویش گفت
قصیده که مطلع آن آمین کن کن گنجی کن بدی است شیخ باستماع
این کلام در تعجب ماند چرا که احدی را ازین قصیده اطلاع نبود گفت ای
برادر از کدام کس این قصیده را شنیده در ویش گفت شنیده ام این قصیده

را در شب که تو در نامم بخنور سرور نامم صلعم می خواندی و بنی صلعم متوجه شدند
 و حضرت حق تقالے ترا شفا بخشید پس ناظم درویش را بجان خود آورد
 و آنروز قیام کنانید و نوشته داد قصیده را بدرویش بعد سماع آن شائع و دوا
 شد فضل و برکت قصیده و مردم به برکت این قصیده از امراض شدید
 سیما از سرخس رمد و اوجاع عیون شفا یافتند روایت است که صاحب بهاء الدین
 وزیر سلطان ناصر الملک الطاهر نذر کرد که خواهم شنید این قصیده مبتکر را
 استاده و سرچشمه لتعظیم شاهنا و رفعت سکانها و مراد است که سعد الدین
 القامری پیش وزیر موصوف عزت گرامی داشت ناگاه بعبارته ربد مبتلا شد
 و باینکه وید شب و خواب دید که تقالے میگویی برو بخندست بهاء الدین بگری
 قصیده برده را و بنه بر هر دو چشم خود چون صبح کرد بخنور وزیر رفته خواب
 را بر و ظاهر کرد و قصیده را گرفته بخانه خود آمد و بحسن عقیدت و خلوص نیت
 خواند و بر هر دو چشمهای خود و نهادنی الحال شفا یافت آنته ما ذکره الا بر تو
 و علامه فضل الدین روز بهان و شرح خود از مصنف نقل کرده که فضائل و
 برکات این قصیده بسیار اند کی از ان اینکه نه سوز و خانه که در ان آن
 قصیده باشد رونه گردد و سارق گردد متاع ما و امیکه این قصیده مبتکر در ان
 باشد و اصل نام این قصیده از مصنف الکو کب الدریه فی مناقب
 خیر البریه است و اما ششمی متعارف آن به برده آنست که اکابر و اعیان مان

بود به تعظیم و جلالت شأن این قصیده را و برده سنی نهادند و بر سره داشتند
 و برده بالجنم یعنی جامه مخطوط کذا فی القاموس و بعضی گفته اند که ناظم را به صلیه
 قصیده برده مرحمت شد و ترجمه ما قاله محمد هاشم بن عبد الغفور بن عبد الرحمن
 السندی التتوی فی رسالت المومنین به بسط البرده لندی ناظم البرده علی
 سبیل التلخیص و رموز مقرر که کتاب اینست میهم اشاره است از انتخاب
 اللغات و ص از صراح و غین از غینات اللغات و قاف از قافوس
 نون از نهایی جری و کاف از کثر اللغات و میهم نون از انتخاب فی لغت
 العرب فصل اول بعضی گفته اند که جمله بیت این قصیده متبرکه که
 شصت اند و این ابیات شصت را میگویند گفتند هر سه بیت مختلف نیستند
 لا اعاذک الله
 لَوْ فِي عِبْرَةٍ وَضِيءٌ * فَكَيْفَ الْخِيَامُ وَكَيْفَ سَاكِنُ الْخَيْمِ * حَتَّى إِذَا
 طَلَعَتْ فِي الْكَوْنِ عَوَّاهِي * هَا الْعَالَمِينَ وَاحْبَتِ سَائِكِلَاهِمُ
 وَالْأَسَالِ وَالْقَلْبِ ثُمَّ الثَّابِعِينَ كَيْفُ * أَهْلُ النُّفَى وَالنُّفَى وَالْأَحْلَى وَالْأَحْلَى
 بعضی گفته اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و یک هستند و دو بیت یعنی
 لا اعاذک الله و حَتَّى إِذَا طَلَعَتْ النُّجُومُ گفته اند و بعضی گفته
 اند که جمله ابیات قصیده یکصد و شصت و سه بیت هستند یعنی هر سه بیت
 بالا را اصلی خوانند و اما قاله الفاضل السندی فی رسالتة فصل دوم اشعار
 و الحاق آن اختلاف است سواست اشعار خطبه مجده هستند که همه اشعار خطبه

درین مقام مذکور میشوند

حَمْدُ اللَّهِ ذِي الْأَنْعَامِ وَالْكَفَرِ
قَمَّ الصَّلَاةَ عَلَى خَلْقِهِ خَلَقَ مُحَمَّدٌ
لَوْلَا مَا خَلَقَ إِلَّا لَوْلَا مَا خَلَقَ
أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى لِلنَّاسِ آمَنَ
بِقَوْمِهِ فَخَرَّ الْبُلْدَانُ قَاطِبَةً
بِأَخْلَقِي كَرَّمَ بِاللُّطْفِ الْكَرَمَ
أَرْسَلْنَا أَهْلَ الصِّبْيَانِ الْبُحْرَانِ
لَهُ مَحَاسِنُ لَا تُحْصَى عَجَائِبُهَا
لَهُ عَلَى أُمَّةٍ مُظْلِمَةٍ ظَلَمَتْ
صَلُّوْا عَلَيْهِ كَمَا صَلَّيْتُمْ عَلَى
اللَّهِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ
أَمِينٍ يَا سَامِعُ أَمْ نَارِ لَسَةٍ
صَلِّ عَلَى آلِهِ عَلَى الْمُبْعُوثِ لِلْأَمْرِ
وَعَلَى مَنْ مَدَّ مِنْ بَيْنِ الْأَوَّلِ
حَارَتْ عَقُولُ أَوْرَاقِي كَمْ فَحَكَتْ
فَارَأَيْتُ بَعِيدًا مِنْ حَقَائِقِهَا

شرح قصیده برده

اشعار خطیب

خَيْرُ النَّبِيِّينَ الْبَوَازِي كَثُرَتْهَا النِّعَمُ
سَيِّدُ الْأَنْبِيَاءِ فِي النَّسَمِ
لَوْلَا مَا خَرَجَ إِلَّا لِسَامِعٍ
أَرْسَلَهُ رَبُّهُ بِالْعِلْمِ وَالْحُكْمِ
بِلُطْفِهِ مَلَكَ الْأَفَاقِ وَالْكَرَمِ
فَهِيَ الْكَرَامَةُ مِنْ فَرْقِ الْأَقْدَمِ
نَبِيًّا قَدْ أَوْفَى جَوَامِعَ الْكَلَمِ
لَا تَهْتَاقُ طَوَارِثُ الْبَرِّ وَالْدِّيمِ
كَيْفَ حَقَّ لَهُ حَقَّتْ عَلَى الدَّيْمِ
وَسَلَامٌ عَلَى سِرِّهِ الشَّافِعِ الْأَمْرِ
وَأَصْحَابِهِ أَبْدَالُ الْفَضْلِ وَالْكَرَمِ
أَحَابَتُهُ وَجِبَتْ لِدَعْوَةِ النَّدَامِ
مُحَمَّدٌ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ
مَدَّ حَامِدٌ رَجَائِي هَذِهِ الْكَلَمِ
فِي عِبَارَتِهَا التَّجْوِيدِ لِلْحُسْنِ
وَلَا قَرِيبًا إِلَيْهَا غَيْرُ مُنْجَبِ

اشعار خطیب

فمضى بمشيتها انار سجدتها
لما اشكت واقفة البطء قال لها
فكوت لا رضى من رزق امانتها
والست حلاهي بسند سديها
فالتحل بالشفقة فخلو قلوبها
وقارقي الناس ذاه القضاو البعث
اذ انبعثت انال النبي فقد
قل المحاول مساوي في مدايح
فلا تقل بما اذ انك جيد
لولا العينية كان الناس فيهم
ين قام في جامع الهمم خاطمهم
لم يبق حد بسؤل الله من قبل
ايامه القرا لا يخفى على احد
ثم الرضا من ابي بكر وعن عمر
فانعم لما نسد ما وافر اسامعها

فيظلم نحو منها الاثر في القسم
على الرب او الضرب النهل السجم
ياذن خالفها الناس والنعم
عما مكر في من الهضب والكرم
من الكرم على الا يضاروا العظم
ولي المكارم نفس النكس والبرم
الحقت منفيها منها منفيهم
هي اواهب لم اشد لما ارني
فأيقال بفضل الله ذابكم
حد سقاء قد ونطق كذبيكم
نصامت مني فاصمة الهمم
يلوي البركة الضرا مني خصم
يدوها العدل من الناس الميم
ولن مثنان وعن علي ذي الكرم
سألتك انيهم ياد الحود والكرم

ابن خزيمة ورجل اسما وراي لا نور الدين عبد الرحمن الجاسي بن احمد الملقب بدمود
نورا فانه الفاضل السدي في رسالته

هذه تبت كجرات يدي سلم
موت دمع جري موت

منه بجا

وَمَا لِقَلْبِكَ أَنْ قُلْتَ اسْتَفَقَ لِي حَسَمُ الْمَعْنَى عَيْنُ الْبَقْعِ حَسَمُ
 ص قول بالفتح گفتن هم گفت بالفتح و تشدید فاجبه و باز ایستادن و باز استاده
 کردن هم همی بالفتح و بختن آب روان از جای بلند هم و در صراح یعنی مجروح
 روان شدن آب نوشته قلب بالفتح دل هم استفاضة بهوش آمدن هم
 همیم بالفتح شفیقه و سرگشته شدن و عشق هم المعنی پس حبیت هر چه بخت
 اگر گوی که باز ایستد اگر بسین گریان می شود و حبیت دل ترا اگر گوی که بپوش
 استشفیه و سرگشته میشود حاصل اینکه ناظم رحمه الله علیه نفس خود را بختب میگوید
 که نصیحت و دل چشم اثر نمیکند بلکه خدا آن می پذیرد یعنی اگر چشم را منبع کما نصیحت
 کرده میشود و زیاده می گیرد قلب را اگر حکم با استفاضة نموده میشود و زیاده سرگشته
 عشق میشود و لیسب القصب ان الحكم مسكتم بهایک مسكتم منة و مفطلم
 المعنی حسبان یا کسر نداشتن ص عیب بالفتح و تشدید با عاشق
 ص عیب بالضم و رستی ص کتم و کتمان پوشیده و داشتن ص هم
 و حجام روان شدن اشک انجام گک ص اضطرام زبان زدن آتش
 ص المعنی ای می پندارد عاشق که دوستی پوشیده و پنهان شونده است و بیاید
 چشم که میکند و آتش دل سوخته حاصل اینکه طری عاشق در کما عشق ص
 بدون چشم گر یکند و قلب مضطرب ص است لولا الهوى لكان
 لا مضاف علی طلل * و لا ارفقت لذلک البان و لعلک اللقت بهاد

و بجا می ماند از تشدید و سرگشته شدن

۴۴

پنهان

۴۵

داشتند هم اراقه ریختن آب و مانند آن هم طلل بختین اثر سرافرازی و جاسی
 خراب شده ص ارق بختین بخواب شدن و بخوابی هم بان درختیت
 که قدخوبان را بدان تشبیه کنند هم علم بختین کوه هم المعنی اگر نبوده
 عشق نرسیده تو شک را بر آثار و جایی باقی مانده احباب و نه میدار شدی بیار
 کردن اشجار که قدخوبان را بان تشبیه کنند و کوه که قدم معشوق بران گذاشت
 حاصل اینکه اگر بود عشق مسطح نمی بود گر نیستی بر آثار و جایی باقی مانده دیار احباب
 که آن محل سکون و جلوس او شان بود و فکیف شکر جفا بعد
 کاشهول به عیلت عدل الدیم و اسقم اللغت شهادت گواهی را
 و اون هم عدل و او و او دهنده و شایسته گواهی و اون جل عدل
 ص سقم بالضم و بختین بیماری هم المعنی چگونه اشک سبکین عشق را بعد
 از آن که گواهی راست و او بان محبت بر تو گواهی بان شایسته اشک و بیماری
 و اثبت الوجه خطی عبره و ضنی مثل البهار علی خدیج العلم
 اللغت و جد بالفتح اند و گمین شدن ص خط بالفتح و تشدید طامع و ف
 است م عبره بالفتح اشک و ضنی بالقصر بیماری ص بهار بالفتح
 گمیت خوشبو زد که انرا عین البقر گویند هم خدا بالفتح و التشدید و ال خیا
 هم غم بختین درختیت در زمین حجاز که بارش سرخ رنگ می باشد و تشبیه
 می بیند بان انگشت خضاب کرده را هم و فی الصراح بنان معتم انگشت

۵۹

۵۵

رنگ کرده المعنی و بعد از آن که ثابت گردانید عشق و دو نشان یک
 اشکباری دوم لاغری را مثل زردی بر هر دو رخسار تو و سرخی اشک حاصل
 این هر دو شعر اینکه بحالت بودن اشک و بیماری و زردی رخسار و سرخی اشک
 انکار از محبت نمی نمود و شعر سوسنی طلیف من الهوی اذنی
 و الحب یعترض الذات بالاکید اللغز نفهم بفتن سکون
 آخر آری و تصدیق و جواب استفهام ص سرخی و بیماری بشب عشق
 ص طیف بالفتح خیال و خیال که در خواب نماید و آدن خیال و خواب
 ص و صم الهوا دوست داشتن ص تارین بیدار کردن ص عمر
 مائل شدن چیزی و پیش آمدن چیزی را بقصد و می مانع شدن ص لذت
 بالفتح و تشدید ذال ضرر و شراب ص لذات جمع المفعولین رنج و دروغ را
 آری شب آمد خیال محبوب پس بیدار ساخت هر حال آنکه عشق بیدار
 میکند لذات را باطم و رنج حاصل یکباره گاه بدلائل مصرعه صدر راه ضرر باقی نماند
 پس مصنف رحمة الله علیه اقرار عشق نمود یا لا یحیی فی الهوی
 العذر لی معذرتی الیک و لو انقضت لکم تلکم اللغز
 لوم نکوهیدن و سرزنش کردن ص عذر بالفهم سکون بهانه و معذرت و تار
 معذرة کبیر الدال و عذری و عذره اسم فی العذر بمعنی بهانه و تشبیه از زمین
 ص و قوله هو العذر لی محبت که صاحب آن معذور است بدفع

۵۹

۵۹

یا عذر من منسوب باشد به بنی عذر که قبیلہ است ازین اہل ان رقاب
 القلب عاشق میشود و از غرط حرارت عشق و نور محبت میسوزند ص الصا
 عدل ق المعنی ای ملاست کننده من در عشق که معذور ہستم بروغ
 آن یا بچو رجال بنی عذر غلبہ عشق میدارم بہ پذیر عذر من و معذور دارم از
 سرزنش و گوییدگی و اگر داد انصاف دہی ملاست کنی مرا حاصل اینکہ در
 عشق زمام اختیار از دست عاشق رفتہ است نامحیدین اورا از بند و عوط
 معذور دارند لہ
 حَلَّيْكَ كَسْرِي مُشْتَرِكِي الشَّكَاةِ كَلَامِي مُخْتَصِمِ
 اللغز عدد و بالفتح در گذشتن از چیزی ہم سر بالکسر و تشدید باز آنچه
 پوشیدہ شد ہم استتار و پرودہ داشتن ص و شاة لغزم و او بختیفت
 شین و اوقاف فی سخن چنان و غرازان و دروغ گویان جمع و اشخی چنانکہ
 لغزات جمع ماضی غ و ابرہاری و مرضی غ جسم بریدن من المعنی
 تجاوز کرد از تو حال من و نیست راز من پوشیدہ از سخن چنان و نیست
 در من نقطہ شونہ حاصل اینکہ یعنی عشق من تجاوز کرد از تو نیست راز
 من پوشیدہ از غرازان و نیست در من جدا شونہ مختصنتی
 اللغز لکن کنت استغفروا ان المحب عن العذل فی محبهم اللغز
لہ
 محض دوستی خالص کردن ص نفع بالغم بند و اون و میک خواستن
 م عذل بالغم و تشدید ذال ملاست کنندگان جمع عاقل م صم بفتن گیری

هم المعنی بر اهل خلوص کردی تو مرا نصیحت مگر شیم که بشنوم نصیحت
 ترا تحقیق محب از ملاست کنندگان و گری است حاصل اینکه هر چند
 به فضل و وعظ پیر و اخلاص مگر بوجه اینکه محب از غلبه عشق کور و گری باشد
 نصیحت کسی او را سود ندارد **لَا تَنْفَعُ النَّصِيحَةُ الْغَافِلِينَ**
وَلَا تَنْفَعُ الْغَفْلَةَ الْغَائِبِينَ نصیحت اتمام بلکه
 و تشدید تا بهت بخادون هم نصیحت کننده هم شیب بافتح می
 سفید و سفیدی موی و پیری م و ص عدل بختین نکوش و ملاست
 هم بعد بالضم دوری ضد قریب ص بهم بالضم وقع باهت باجم نصیحت
 هم المعنی بدستیکه من بهت نهادم نصیحت کننده خود را که پیر است
 در ملاست کردن خود حال آنکه پیری دور تر است و نصیحت کردن از
 بهت با حاصل اینکه هرگاه نصیحت شیب که بهترین ناصح است و ترک
 عشق قبول نمیکیم پس چگونه نصیحت تو ای ناصح پذیرا دارم **هَكَذَا**
أَمَّا رَتِي بِالسُّقَاةِ أَهْلُ الْعَمَلِ وَبِجَهْلِكَ أَيْنَ الشَّيْبُ وَالْهَرَمُ
 اهر فرمودن اماره امر باطل فرمایده ص سور بالضم بدی ص اعطای
 به تشدید تا پند گرفتن ص جمل بافتح نادانی و نادانان هم نذیر بگردن
 و ترسانده هم هر هم بختین پیری و کبیر امر و سخت پیر هم المعنی
 تحقیق که نفس فرمان ده به بدی پند گرفتن از نادانی خود از ترساننده

سوره

سوره

که او پیری و ضعیفی است و لا اشدت و لا اشدت و لا اشدت و لا اشدت
 ضعیفکم براسی غیورکم اللغات اعدا و بالکسر ساقط اما ده کردن
 هم جمیل نیکو هم قرنی یا کسر جهانی و همان هم ضعیف بالفتح همان و
 همانان مفرد و جمع آمده و همان داشتن کسی را هم الما هم فرد و آمدن هم
 احتشام شرم داشتن و خداوند هم خشم شدن هم المعنی نه کرد اما
 نفس از فعل نیکو جهانی همان عظیم الشان نزد خدا تعالی که آمد بر سر جان که
 غیر مضر است نزد من لو کنت اعلم انی ما اذکره به کنت
 یا یکنای منی انکم اللغات توقیر بزرگ داشتن من بدار ظاهر شدن
 چیزی که پیشتر ظاهر نشده باشد هم کتم بفتحین گنایا هست که بد آن جناب
 کنند هم المعنی اگر سید انتم که تحقیق من بزرگ نخواهم داشت آن
 مهالک امی پوشیدیم رازی را که ظاهر شد بر من یوممه حاصل بر سر بیت تنگی
 نفس اما ده از ناوای خود بصیحت شعیب قبول نه کرد و او را معز و محترمند
 اگر کاش سید انتم که از من تعلیم پیری به ترک عشق نخواهد شد هر آنکه افشا
 نمی کرد هم انرا بلکه پوشیده سید انتم از او ستمه من ستمه
 من خود انرا که کانی و جانی اللغات رو بالفتح و تشدید و ال نکر و انید
 و باز گشتن و باز آوردن هم جاح بالکسر سر کشی کردن اسب هم غمزه
 گمراهی غم خیل بالفتح سواران و اسبان و این جمعی است که واحد و از

و بیست و پنج آن قبول گفته اند غلیم یعنی جمیع لجام با کسر سر ب لجام است
 و المعنی کسیت باز گرداننده سر کشی نفس سر کش من اگر ارجی او چنانکه باز
 داشته میشود سر کشی کردن اسب از لجام بامین بیت تشبیه نفس با اسب
 سر کش است حاصل اینکه نیست معین باز داند نفس سر کش من نهاده است
 مقبول صلعم سر دهنم فلا تشوم و العاصی اکثر هو تاهات
 اللطعم یقوی شوق اللقم اللقم روم بالفتح جستن هم معاصی جمع
 کسر شکستن هم شوق بالفتح آرزو و شوق نفس بطرف حصول لذت
 و شفقت و معنی مطلق آرزو و خواهش خواه از روی طعام باشد خواه از روی
 جمیع غلیم یعنی جمیع اشتهای طعام شدن و تحت حرص شدن لجام
 و کسر بر حرص لجام هم المعنی پس مجوز قصد کن باز کتاب معاصی
 شکستن آرزوی نفس با تحقیق لقمه میدهد آرزوی اشتهای طعام را یا شوق
 شوق تحت حرص لجام را حاصل اینکه یعنی گمان ببر که از کثرت معاصی
 نفس شکسته خواهد شد چه اگر نفس مثل شخص در لجام طعام است چون طعام زیاده
 بیند بر من او بر خوردن زیاده شود همچنان نفس از کثرت معاصی شکسته و مختل
 از ذوق خواهد شد بلکه زیاده تر بر ارتخاب آن آماده خواهد بود و النفس
 کالطعم ان تاهات شوق علی حب المصلح کان قسطه عظیم اللقم لقمه لقمه
 مروم واحد و جمع ص اجمال فرو گذاشتن چیزی را بخود ص شب

بالفتح و تشدید با جوان شدن هم مضارع بالفتح و بالکسر شیر کمیدن بحسب هم
 قطع بالفتح و نظام بالکسر بازداشتن کودک را از شیر حصص المعنی نفس ناسته
 طفل است اگر نگذاری آنرا بحال خود جوان میشود و بر خوردن شیر و اگر باز داری
 آنرا از شیر خوردن بازماند آنرا و در تشبیه نفس با طفل مشبه به اشاره است باینکه
 اگر چه نفس آماره با سوره است و حاصل خلقت مگر بچو طفل قابلیت و استعداد
 اصلاح و تعلیم سیدار و او ایجاب اعمال صالحه متوجه کن **فَأَصْبَحَ نَسِيبًا**
هَؤُلَاءِ كَمَا صَارَ النَّاسُ أَتَقُولُ لِلْمُهَيَّاتِ مَا تَقُولُ لِلْعَمَى وَالْمُهَيَّاتِ صَدْرَتِ
 بالفتح گردانیدن هم عذر بختی و بالکسر مع سکون السطرچه نیز کردن هم
 تولیه والی گردانیدن و عمل دادن به کسی هم اصهار رسانیدن شیر بصید و
 و کشتن یقال صبی النعید یعنی اذاعات و مانند تراه صبی بصم یعنی ایستادن
 و سکون صادمه مضارع است از اصدا و هم بالفتح عار و عیب هم بصم یعنی یابی
 محتانی و کسر صادمه مضارع است از آن و در بصم و بصم خوین خطی است
 المعنی بازدار خواستش نفس را و بر نیز کردن از آن که حاکم گردانی هوای نفس را
 بر خود بدستیکه بخواه چیرا که حاکم شود و بره لپاک خواهد کرد یا عیب در دنیا و آخرت
 خواهد آورد و حاصل اینکه بگاه حال نفس مثل شخص جریص الطعام و طفل است پس
 نفس را از هوای آن بازدار و سرای **هَؤُلَاءِ كَمَا صَارَ النَّاسُ أَتَقُولُ لِلْمُهَيَّاتِ مَا تَقُولُ لِلْعَمَى وَالْمُهَيَّاتِ صَدْرَتِ**
هَؤُلَاءِ كَمَا صَارَ النَّاسُ أَتَقُولُ لِلْمُهَيَّاتِ مَا تَقُولُ لِلْعَمَى وَالْمُهَيَّاتِ صَدْرَتِ

عمل سوم چیدن صی استخوان شیرین آمدن بذالقه هم مرغی بافتح چراگاه
 گیاه سبز هم اسامی باکسر چیدن هم المعنی نخاه و از نفس را در کایک نفر
 در اعمال صالحه چنده است و اگر نفس شیرین بنده و چراگاه پس چیدن ده یعنی
 در عایک نفس در اعمال صالحه شود بهرست پس در آن هنگام نیز از تنبیه آن غافل شو
 کُم حَسَنَتَ لَكَ يَا دُعَاؤُكَ قَاتِلُكَ خَشْيَتُكَ يَا دُعَاؤُكَ قَاتِلُكَ خَشْيَتُكَ يَا دُعَاؤُكَ قَاتِلُكَ خَشْيَتُكَ
 اللغز تخمین آستن و نیک کردن و به نیکوی نسبت کردن صی لذة
 بافتح و تشدید و ال مره هم مر و در فهم المیم لغز فی صی و رایت باکسر
 و آستن صی هم بافتح و تشدید میم زهر دادن و زهره طعام کردن هم و هم
 بفتحین چربی و چرب شدن و فتح و ال و کسر شبنم چرب فهم المعنی بسات
 که نفس آراسته ساخته است برای امر و لذة را که قابل است باین طور که
 میندازد آخر و که هم و طعام چرب کرده است حاصل اینک بیشتر اوقات انسان
 شهوات تبیه را نیک پذیرد و از لذایق مرکب آن بگردد و حال آنکه در کتاب
 آن ضرر ظاهر است و کَشْفُ الْكُفَالِيْنَ مِنْ بُحْبُوحِ شَيْخِ
 و کَشْفُ الْكُفَالِيْنَ مِنْ بُحْبُوحِ شَيْخِ
 جمع و سید یعنی امر و تشدید جوع یا نعم گرسنگی و گرسنه شدن هم شیخ
 بافتح سیری و سیر شدن از طعام و باکسر آنقدر طعام که سیر کند و باکسر فرج
 سیری و مقدار سیری از طعام هم مخصوصه گرسنه شدن صی تخمه نفی اول

و بیفتد ثانی تا ناگوار سی و ناگوار شدن طعام هم تخم جمع المعنی تبرس از خیل با
نفس که حاصل آید از گرسنگی و سیری پس بسیار سنگی بهست از سیری و خوردن
طعام بر طعام و بلاهای نفس و وجوع که بدتر است از تخم حال الزام و حالت شهوات و جو
هات کفر بر زبان می آیند که قال علیه السلام کاذا الفقیر ان یکون کفرا او کفر
نفس در سیری اینکه کالت افزاید بسبب تشوش باطن طاعت بجهت
نه آید حاصل اینکه تبرس از افراط و تفریط و اکل و ریح و استغفار
لَا تُقْبَلُ مِنْ يَوْمٍ قَدْ أَكَلَ مِنَ الْحَرَامِ وَ كَذَبَ بِالْإِيمَانِ الْمَعْنَى اسْتَقْرَأَ
نتی کردن نعدده از افزونی با ص امتلا پر شدن هم حرام نابالیت ضد
حلال ص محارم جمع حرام علی خلاف القیاس قد اینکالات مرت
المحاکرم اشاره است بروایت ابی هریره رض و رد العین المنظر
لزوم بالضم لازم بودن چیز برای بقا لریض الشئ و لرئت به لازمه لا انا و ملا
ص حمیه و جموده با کسر سر پذیر کردن جای از چیزی که اورا زیان دارد و هم
پذیرم بتجسس پشیمانی و پشیمان شدن هم المعنی بریز اشک را از چشمیکه نشسته
است از دیدن محارم و ناغم و ملایم شو بر نیز نگاری و اجتناب معاصی را یعنی که
خائے کن چشم را که از دیدن محارم و ناغم پر شده است
از بجا چرکه نیست چیزی که فریل جنابت چشم گر بجا چنانکه در گذرانده از کان
علی خودی عمر خطان اسودان من کثرة البكاء و حسن کیف النفس

[illegible]

را از هر دو یکجه صاحب زوجات عقیقات است و درین بیت تعلیق بحال است
 یعنی نسبت داد و عقیقه رحمته الله علیه قول بلا عمل را با فرزند از اجل صاحب
 زن عقیقه یعنی چنانکه از زن عقیقه تو والد و ناسل بحال است همچنان از قول
 بلا عمل تاثیر بحال است و اَمَرْتُكَ بِالْحَيْثُ لَكَ مَا اَتَمُّتُ بِسِوَا وَمَا
 لَسْتُ فَاقُولُ لَكَ اَللَّغْتُ ایتیمار بایکدیگر مشورت کردن و فرمان
 بدون هم استقامت راست شدن و راست ایستادن هم المعنی
 حکم کردم من ترا باینکه می کنی خود فرمان خبر دهم آن خیر و مستقیم نشدم
 پس نیست قول من برای تو که برستی اگر و یعنی قول فعل بلا عمل هیچ
 اثر ندارد و کَلَّمَكَ عَنْ قَبْلِ الْمَوْتِ نَافِلَةٌ وَاَمَلْتُ سِوَا فَرْجٍ اَوْ اَمَرْتُ
 اللغْتُ تر و دو توشه برگرفتم هم موت مرگ و مر و آن ص نفل نافلة
 عطیه و عبادت که واجب نبود و نافلة الصلوة ص صلوة نماز و
 دعا از بنده در محبت از خدای تعالی و در و و بر رسول و فرشتگان ص
 و در شرع عبارتست از افعال مطلوبه و از کان مخصوصه فرض فرموده
 خدا تعالی از نماز و روزه و زکوة ص صوم روزه داشتن
 ص و در شرع عبارتست از ترک اکل و شرب و جماع
 و زنا المعنی توشه برگرفتم پیش از مرگ نماز نافلة را و نماز نگاردم غیر صلوة
 فریضه و روزه نداشتم جز صوم فرض حاصل اینکه غنیمت نداشتم حیات

پیروزه را و گردم در آن چیز سے کہ بدرجہ عالی رساند و آن نوافل است کہ عبد را
 بقوام محبت میرساند ظلمت سنّت من احيى الظلام الى ان اشكت
 حتى كلك الحق ورم اللعنت ظلم مظلمه كسبر اللام ستم کردن و اصله وضع
 الشئ فی غیر موضع صل سنّت بالضم و تشدید نون مفتوح بمعنی راه و روش
 و عادت و باطل فقه آنچه پیغمبر صلعم و صحابه بران عمل کرده باشند و امریکه
 پیغمبر صلعم انرا همیشه کرده باشند گرد عمر خود یک دو بار بقصد ہم ترک کرده باشند
 از متنب و طائف و صراح کذا فی الحیث احیاء بالکسر زنده کردن م
 ظلام بالفتح تاریکی اول شب ص اشکار گله کردن هم قدم بفتیق پای
 پیش پا سے هم ضرر بالضم گزند و سختی هم ورم بفتیق آس اما سیدن
 هم و ظلام اینجا کنایه از سواد لیل و احيى الظلام کنایه از قیام لیل است
 المعنی ترک گردم سنّت کسے را که زنده کرده است شبهای تاریک را بقیام
 در اداسے عبادت نافله تا اینکه شکایت کرد و هر دو قدم مبارک وی گذرد
 کہ حاصل آمد از ورم یعنی جناب رسول مقبول صلعم در شب چند ان نماز میگذاشت
 و مداومت در قیام می فرمود و نہ کہ پای مبارک و اطہری ورم نموند پس سورہ طہ
 بجهت تخفیف وی در اجتهاد نازل گشت حاصل اینکه ترک قیام لیلی نمودم
 و این شعر محل اجابت دعا است کہ در خانه کتاب مذکور است و مشک
 من شخب احشاء لا طولی تحت الحجاز کثما مشرف الاحرم اللعنت

شد بافتح و تشدید و ال استوار کردن هم منتحب بعینین گرسنه شدن
و گرنگی هم احتشار بافتح آنچه در سگم باشد از دل دیگر و سپرز و مانند آن جمع شلوار
هم طمی به تشدید یا چیدن هم و طوی کشته اذ اعرض ص حجاره بالکسر شکله
جمع حجر هم کشته بافتح از کثر استخوان پیلو بغارسی کنزاتی گاه گویند هم ترفه
بافتح تازگی از نعمت کسی را ص او هم روی پوشت آدم آوده جماعت
ص حقوله متوقف لاد هم معناه لیکن الجاد المعنی ترک کرده هم سست که حکم
بست از گرنگی رودهای شکم خود را و چید زیر سنگها پیلوی نازک جلد خود را
براسه صبر از جوع و چون درین بیت ابراهیم است بائیکه شاید فقر و فاقه حضرت
اضطرابی است پس دفع کرد آنرا بقول خود و مراد دشت الخ و مراد دشت
الجبس الیهم من ذبب معنی نفس غارها ایما شمس اللعت
رود و رفعت و آمدن ص ششم بالضم و تشدید ششم چیزهای بلند جمع انهم هم رویت
و دیدن ششم ص ششم بعینین بلندی کوه و بلندی هم المعنی آمد و رفت کردن
بلندی پیغمبر صلعم کوه باسه بلندی که از روبرو در ازوات بنی صلعم پس وید آنرا
و یلعو و است نمود گفت که چیست این بلندی یعنی کوه باسه در پیش حضرت
آمدند تا بقول فرماید مگر جناب و الابدان الثقات نصرمود و در لفظ س اوجده
اشاره است باکله علیه السلام مثل یوسف و جمال مشغوفت و جزینا یعنی چنانکه
حضرت یوسف علیه السلام از منادعت زلیخا مخطوب مانده چنان از منادعت

جبال بود حضرت مصیون ماندند و اگر کدت زهدیه و بهما صند و سینه
 ان الصلوة لا تقدر على الحميم اللغث التاكيد والتوكيد استوار کردن
 هم نهد باضم خواهش نمودن بلذات دنیا غ ضرورت بفتح حاجت و جگر
 غ عداوت ان باضم از حد و گزشتن و ترک کردن هم عصمت با کسر نگاهدار
 و بازداشتن ص عصمت با کسر و فتح صاد مهمل جمع عصمت چو حکم حکمت است
 حکم و استوار کرده است اعراض ویرا از دنیا حاجت او تحقیق حاجت غالب
 معنی آید بر عصمتهاست آئینه که در حق انبیاست و یکف است که شفا
 الى الدنيا صفة من الدنيا ما يخرج الدنيا القديم اللغث و عموه بانفتح خواست
 بسوی طعام هم خروج باضم بیرون آمدن و بیرون رفتن هم دنیا از جهان
 غ عدم بقیات نیستی هم المعنی چگونه نخواهد بسوی دنیا حاجت کسی که اگر نخواهد
 آفرینش وی منظور حکمت الهی نیامدی دنیا از کم نیستی بقضای هستی حاصل
 اینکه چون سبب آفرینش دنیا و ازلت پاکست پس چگونه بسوی او متوجه نشود
 و سبب آفرینش و سبب آفرینش و سبب آفرینش و سبب آفرینش و سبب آفرینش
 اللغث محمد زه الذي كثير خصاله الممودة ص و اینجا مراد اسم محمد صلوات الله علیه
 بانفتح و تشدید یای تنانی که سوره پیشوا هم کوین و دنیا و آخرت غ فقدان بقیات
 انس و جان هم فریفت گروه هم المعنی محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پیشوای هر دو جهان دانش و جان و دو گروه از مردم که عرب و عجم است این

شکر عمل اجابت دعا هست که در خاتم الکتاب بر قوم است و یَسْتَسْكِنُ
 الْأَمْرَ لِلنَّاسِ فَلَا يَحْدُثُ فِي قَوْلِهِ كَذِبٌ وَلَا يَحْسِبُ الْمَلَأَتْ فِي خَيْرِهِمْ
 و شربت بر خلق و بغیر هم آخر فرامنده ناهی باز دارند بر رنج الیا و بنی
 الصدق و الصدوق فی الیمین و است بر راست گو تر و مردان از او در قول
 مصنف جنت الله علیه لاسمه نفی است و لا مالک زاید است و مراد از قسم
 امر است المعنی پیغمبر اصلی الله علیه و سلم فرامنده است و باز دارند است
 پس نسبت کسی را است گویا از او در قول نفی و امر پیغمبر را صلعم
 بکنده است خلق را کتاب و صفت و باز دارند است از تنبیات و مکار
 و غلامان ماسور اند با منتال امر و بنی او بر آنچه فرماید بر آن عمل واجب است
 مثل او کسی در فرسودن و شمع کردن صادق القول نیست هـ
 الْحَبِيبُ الَّذِي تَبَيَّنَتْ لِمُلْكِهِ نَايِبُ الْأَمْرِ الَّذِي تَلَقَّى اللَّهَ الْفَيْيُومُ
 حبیب دوست و محب و محبوب هر دور را میگویند هم رجاء و نفع اولی بعد
 الفت همزه امید و امید داشتن غ شفاعت خواهش کردن معال
 بالفتح ترسانیدن هم اموال بالفتح جمع بعضی ترسها هم اقتحام هم با کسر حـ
 چیدم حاد مملد در آمدن چیزی و ستم کردن او خوار داشتن هم المعنی آن مجرب است
 که امید داشته میشو شفاعت او در خوار کردن او خوار کنده است حاصل آنکه امیدوار
 شفاعت آنحضرت چون انس انداز خوار فانی دایمیت که پیش آنند ستاره اول و نفع عطا

۵۳

این شعر را بجا بیاور که از آنکه کتابی است که
 است الله فاستشکون به مستشکون بخل غیر منضم اللغت
 استشاک چنگ و زدن هم چهل یا نفع رس انضمام بفا و صدای
 شدن هم و در اختیار لفظ و معنی اتباع است بایه کریمه انما انزلناک
 ه اعیان و ادع الی سبیل ربک المعنی خواندن خلق را از جنس انسانی بسوی
 خدا پس چنگ و زندگان بآن دعوت چنگ و زندگان اندر سینه نیست گشتن
 حاصل اینکه هر که غیر مود رسول مقبول عمل کرد و دعوت او را قبول کرد پس
 دست زده بر حسن غیر منضم درین بیت اقتباس است از بایه کریمه
 یحیی الله جمیعاً و فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انضمام لهما
 اکنون شروع کرد و صفت حجتی در بیان صفات حمیده و مجایای پسندیده
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم و خاتم النبیین فی خلق و فی خلق و و تم
 باینکه در این کلام اللغت فوق نقیض و تحت و برتر از باریان شدن
 در مرتبه من خلقت افرنش و خلق آفریدن و آفریده و آفریدگان من
 خلق نبیین و سکین و دوم غوی نیکو من و نوزدیک آدن من و ثبیر
 خلق اشاره است از حسن صورت یعنی از احوال ظاهر آنحضرت صلی الله علیه
 و سلم و برترین خلق اشاره است از حسن سیرت یعنی احوال باطن آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم المعنی سبقت بر آن سرور صلی الله علیه و سلم بر سایر

۵۴

انبیا علیهم السلام در حسن صورت و حسن سیرت و نزدیکی نشدند و دیگر پیغمبر
 آنحضرت را در کمال صفت علم و جلال صفت کرم یعنی آنچه در شب معراج
 تقرب و علم و حکمت بحضرت عطا شد هیچ نبی را اگر است نشد و کلامهم
 مِثْلُ سَوْنِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَالْمِثْلُ لِلْمُثْلِ التماس همین چیز
 ص در خواستن هم غرض بشت آب برگرفتن ص بجز دریا و جوی نبرد
 خلاف بر ص رشف بافتح میگردن و بفتحین بقیه آب که در جوی مانده باشد
 و شتر آنرا بدین بگوید و فی المثل الرشف انفع ای اسکن بلعش هم و هر
 و میت بالکسر همیشه و بارانی که پای بی بار دم ویم کبیر اول و فتح ثانی جمع
 المعنی مجامع پیغمبران از رسول الله صلعم و خواست کنندگان از یک کف
 دست آب را از دروایی علم و یک قطره را از سخاوت جو و دست حضرت
 صلی الله علیه و سلم که پای پادیده است یعنی آنحضرت صلعم بجز علم و سخاوت
 جو و کرم اند و به نسبت آن دیگر انبیا نیز که کف آب است از جگر -
 وَوَأَقْبَقَاتِ لَدَيْهِمْ صَعِيدٌ مِّنْ لِّقَطَطِ الْعِلْمِ وَصِنْفِ الْعِلْمِ
 اللقت الوقت والوقوف ایستادن و ایستادن لازم و مستعدی هر
 لدی نزد ص صدا بفتح و تشدید و ال عامل بیان و در چیز و نهایت و کنار
 چیزه هم نقطه باضم محکم سیاهی و سفیدی یا عکس آن ص شکل
 بافتن و ترازاب و ادون کتاب راق حکم کبیر اول و فتح ثانی حکمت حاج حکمت

۵۳۹

۵۴۰

بالکسر یعنی دانستن حقیقت بهر چه معنی جمله انبیا کریم علیهم السلام ایتادگاه
 نزد آنحضرت بود و عزت و قدر و مرتبه نقطه از علم آن سرور کائنات در تحصیل حقایق
 و مبارکات الهیه نامفهوم از اعراب کتاب و شریعت اودان و اودانواهی یعنی ایتادگاه
 اندیشه پیغامبر براسه رعایت اوجب بهر ایتادان امرایش بادشاه مجد و مرتبه خود
 که این حضرت مثل سلطان و دیگر انبیا مثل ندما و وزرا اند که بحضور سلطان مجد و مرتبه
 خود ایتادان و حقسی که در حق تعالی است و در حق تعالی است و در حق تعالی است
 بکار حق تعالی اللعنت الهم تمام شدن اقبال هر تمام ماه شب چهارم ص
 و صفا که برگزیدن هم باری پیدا کننده از خاک انسیم محرکه نفس الروح
 که انسیم محرکه و انسیم محرکه انسان جمع آن نسیم هم المعنی پس
 اوست انگس که تمام شد خلقت اود از روست حسن سیرت و حسن صورت پس
 برگزید آنرا محبوب خود پیدا کننده ایشان و ارواح حاصل اینکه بعد آراسته کردن
 از حسن صورت و حسن سیرت حضرت آفریدگار نبی کریم را محبوب خود گردانید و متوجه
 عشق شیرین یافتی محاسن و فواید الحسن و غیره منقسم اللعنت
 شمر بهم دور کردن و پاک کردن از چیز باخترشت هم حسن باضم خوبی و نکوئی
 نقیض قبح محاسن جمع هم جوهر گوهر ص انقسام بالکسر حصه شدن و بخش
 و بخش شدن معنی اود و دست از شریک و حسن و خوبی خود پس چه هر حسن
 در محمد صلی الله علیه و سلم غیر منقسم و غیر تنجیزی است یعنی جمله حسن صوری و معنوی

۵۴

۵۵

مقصود و مختصر ذرات پاک و صاحب اولاد است آنچه دیگران را رسیدن ذرات
رسیده است حکیم شانی گوید شیوه و شکل و شامل حرکات و سکات و آنچه
نحو این بر دارد تو تنها داری دعای ما استغفر الله عننا و عمن
بما شئنا من عاقبة الامر اللهم اللغث و ع جان اسر عی الکرک ص خطابت
بجانب بر اوج بسوی نفس صفت او عمار با کسر و تشدید و ال سهل دعوی
کردن هم نصاری جمع نصران ص و آن قوم عیسی علیه السلام اند خود را
موسوم باین اسم ساختند زیرا که ادعا میکنند که ناصر حضرت عیسی علیه السلام و حاکم فرمود
و احکام حکم کردن بر سبیل مبالغه المعنی ترک کن آنچه دعوی کرده اند نصاری
و عیسی بنی خود و بگوید حق سرور کائنات چه چه خواهی از خروج و شایع حکم کن در آن
و الکسب الی ذلک و کسبت منی شریک و الکسب الی ذلک و کسبت منی عظام
اللغث شرف بلندی و جای بلند و بزرگی ص قدر الفتح مرتبه ص عظم
بکسر اول و فتح ثانی بزرگ شدن ص المعنی نسبت کن اسرار بسوی ذرات
پاک آنحضرت هر چه خواهی از بزرگی و نسبت کن بسو قدر و منزلت او هر چه خواهی
از عظمت و جلالت شان وی حاصل هر دو بیت اینکه چنانکه نصاری بنی خود را
علیه السلام را ابن الله گفتند چنین نسبت به محمد صلی الله علیه و سلم کن سوای
آنچه خواهی نسبت کن سوای ذرات پاک و سه از عظمت و جلالت شان و صفات
حمیده قات فصل رسول الله لکي به حد فخر عنه ناظم

۵۴۴

۵۴۵

۵۴۶

اللافت است از این باب با کسر بیا که در آن هم ناظری من گویند هم هم بر سر سر
و همان و به تشدید نیم نیز آمده هم و اضافت فضل جانب رسول الله صلی الله علیه
و سلم محتمل است که اضافت مصدر باشد جانب فعل و فاعل متروک است ای
فضل الله علیه و در صدر است اقتباس است از آیه که می خواند فضل الله علیه
و این اضافت مصدر جانب فاعل متروک است ای فضل الله علیه
المعنی در تنبیه فضل رسول الله صلی الله علیه و سلم که بر است ای فضل خدا تعالی
که بر رسول صلی الله علیه و سلم است این است از این جهت که بیان کند از این سخن که بدان مضمون
نیاسی از شما می خواند است و این شعر محل اجابت و پاس است ترکیب خوانند
آن در خاتمه هر قسم است کسی ناسب است که می خواند این خطا است ای
بیت یکم از این باب با کسر بیا که در آن هم ناظری من گویند هم هم بر سر سر
جمع آیه یعنی نشان در آن گفته شدن جاسه صلی الله علیه و سلم با کسر تنوین
بوسیده و بوسیده شدن استخوان در مرام صحبت هم و معنی اگر استخوان
و بر ابروی دیگر قدر و منزلت او را معجز است قایم و آیات با همه از روی بزرگوار
بیکر و نام او و تنبیه خوانده می شود استخوان ای بوسیده و بوسیده او یعنی
بر ابر قدر و منزلت آن سرور که نزد الله تعالی است بنوده اند چه اگر ظاهر
عظمت معجز است او مطابق مرتبه منبع و قدر رفیع او از روی بزرگوار است زنده
بیکر و نام و جب الاخرش بجا می که خوانده می شود آن اسم اعظم است

بوسیده و ریزه شده را درین بهیت قطع زعم نصاری کرده است که ایشان گمان
برده اند که عیسی علیه السلام در مرتبه از رسول مقبول افضل است چرا که عیسی علیه
السلام اعیان اموات نبود و بنی امی علی الدین علیه وسلم اعیان حیات بوده و نفس مودون
و فاع کرده از انرا بقول خود لونا نسبت و حاصل دفع است که بحجته ادیان مودون
باعث عظمت و جلال آنحضرت صلی الله علیه و سلم نمی تواند شد زیرا که این حجت
مرتبه عظمت و جلال او پایان تر است که **كَمْ تَحْتِجُ اِلَى الْفَقْرِ لِيَسِيرَ**
حِرْصًا عَلَيْنَا كَمْ نَرْتَدُّ وَلَمْ يَحْمِ اللِّغَتِ اسْتِثْنَانِ از مودون هم می
بالکسر و ماندگی بجزن ص ع قول جمع عقل حرص بالکسر از و از نند شدن
علی ص ا رتیاب بالکسر بشک افتادن هم نهم شقی از و هم یا از هم است
و هم غلط کردن هم همیم بالغت شقیته و سرگشته شدن و عشق هم المعنی میا و
و تکلیف نداد و از شرعیت خود رسول الله صلی الله علیه و سلم به آن حکم و او امر و
نواهی که عاجز آید جز و از او که آن بسبب کمال شفقت فرمودن بر حال ما پس نه
افتادیم در شک و غلط و جبرانی حاصل اینکه در شرعیت مصطفوی تکالیف شاف
نیست چنانکه بود و در امم سابقه مثل قتل نفس و قطع ثوب از موضع حجاب است
اَلْحَيُّ اَلْقَيُّ سَاكِنٌ فَمَنْ مَصَاهِدُ اَلْاَيَةِ لِلْقُرْبِ اَلْبَعْدِ فَمَنْ فَرَّغَ مِنْ
اَللِّغَتِ اَعْيَارَ مَانَدَه شَدَن و مانده کردن هم و رسی بفتقین خلق هم و قوله
معناه ای کلمات معنوی او قرب نزدیک شدن بعد و در شدن و لام بر برد

۴۴

۴۵

برای توقیت است اسی وقت القرب و وقت البعد کما فی قوله تعالی اقم الصلوة
 لعلک تلتکس اینجام با کسر و جایی معلله خاموش شدن و رجعت و غیره
 بضم را فاعل یری بر تقدیر بودن یری سبیقه معروف و بر تقدیر بودن مجهول
 غیر پنج را حال است از ضمیر یری که راجع است بسوی وی ای لایری المدیما
 حال که بنهم غیر بنهم یا مفعول ثانی یری باشد المعنی عاجز کرد خلق را و ادراک
 کمالات حقوی آنحضرت صلی الله علیه و سلم پس نیت کسی که دیده شود
 در وقت غایت قریب و بعد وی غیر سبک است و غیر مستتر بنج و قصور خود حاصلش
 او یکجا خلق از قریب و بعد و ادراک کمالات آنحضرت صلی الله علیه و سلم عا
 و مستتر بقصود خود اندکانشکس قَدْ لَمْ يَلْعَلْکُمْ مِنْ اَعْيُنِهِمْ صَدُوقًا
 وَ کُلُّ الْکُفْرِ هِيَ اَهْمُ اللُّغَتِ کالشکس خبر بقید اعمد و است
 ای هو کاشکس و ضمیر راجع است بسوی حضرت محمد صلی الله علیه و سلم بایس
 قرآن کمال کمال کل مانده شدن و کند شدن شمشیر ص و خیره شدن چشم
 ص طرفنا بافتح چشم و نگرستین و احد و جمع ص و هم اعم بنفیتن نزدیک شدن
 و اندک چیز که نزدیک باشند دور و معتدل ص المعنی بنی صلی
 علیه و سلم یا قرآن مجید بچرخش آفتاب است که می نماید در چشم از دور و نزدیک
 سبک چشم را از نزدیک و مقابله تشبیه و ادغام ص بنی صلی الله علیه و سلم را با شمس
 تشبیه محسوس با محسوس یعنی چنانکه آفتاب از دور و غیر قطعی النور معلوم می شود

و حقیقت و بزرگی او در کمال بصر نمیشود و با معانی نظر از قیاس و کثرت شمع
 نظریه میشود و چنان بی صلی الله علیه و سلم را اگر بغیر اسحاق نظر بینی گمان بر
 که بشیر است مثل سائر ناس و اگر با معانی نظرات پاک وی را مشاهده و مشاهده
 کنی نظر از وقایع حسن و خفایع جمال و قدر و منزلت آنحضرت صلعم خیره می
 یافتی و او تران را با شمس یعنی اگر کلام بمید بغیر اسحاق نظر بینی بهر کلام سیاه
 معرب پذیری و اگر بقیع نظر غور و ملاحظه کنی اعتراش نمایی یعنی در کمال وقایع
 حال آن **و کیف یکرر لسانی لا ینکح حقیقتاً و قوم ینکحون**
عنبر بالکلم اللغت کیف چگونه و بهر اسم به هم غیر متکثر یعنی علی انفع و بهر اسم
 من الاول و قد یقع یعنی المعجب ص قوم گروه از مردان نه از زنان ص
 تا هم خواب کننده نیام جمع ص تسلیم و تسلی و نحوشی دادن و از دل کسی نژد
 بدون و خود رسد شدن ص علم بالغنم و بعین خواب دیدن و آنچه در خواب
 دیده شود ص المعنی چگونه دریافت کند در دنیا حقیقت ذات و صفات
 جمیده و انطالق پسندیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم یا اسم او وقایع قرآنی را
 گمراه است که خواب کنندگانند و غفلت و جهالات و قناعت کرده اند از ادراک
 حقیقت آن بر آنکه صورت آنحضرت را در خواب ببیند حاصل اینکه چون صحابه
 کرام با وجود قرب و محبت آنحضرت صلی الله علیه و سلم ادراک حقیقت آن
 صلعم کردن نتوانستند پس اینکه از زیارت ظاهری آنحضرت صلی الله علیه و سلم محروم

۱۵۵

در یار شاه و خواجه شریف که از این گونه ادراک حقیقت انصاف تو اند کرد و فی ثلث العلم
خیر الله ان الله شکر و ان الله خیر خلق الله کلهم اللغات

بشر لثمتین آدمی هم المعنی پس غایت و نهایت معلوم مردم و ذرات
وصفات حضرت محمد صلی الله علیه و سلم که گویند به تحقیق او بشر سید اولاد

۱۵۶

آدم است و به تحقیق از بهترین مخلوق الهی است و کُلُّ اِیَّاکَ
الرَّسُلُ الْکَرَامُ بِهَا بِمَا کُنْتَ مِنْهُنَّ اَللَّغَاتِ اَیَّتِهَا

جمع آیه در بخامر او از معجزات ست الهی دایمان آمدن و بتقدی بالسیار
الصال پیوستن المعنی جمله معجزات و کرامات که آورده اند از انرا رسول کرام

جز این نیست که پیوسته اند از نور محمدی صلی الله علیه و سلم با نبیاء علیهم السلام
الحاصل اند از سایر انبیا علیهم السلام و نور عرش او که سی و نور و نورش نور

۱۵۷

صواب و تابعین سلیمان و سلمات اند از نور محمدی پیدا شده است و کُلُّ شَمْسٍ
فَضْلُکُمْ کُلُّ کُلِّکُمْ یُظْهِرُکَ اَنْوَارُهَا لِنَاسٍ فِی الْعَالَمِ اللَّغَاتِ

فضل و فضلت افزونی و افزون شدن و بخشش و غلبه کردن بر کس
بفضل هم کو اکب جمع کو کب معنی ستاره انوار جمع نور معنی روشنی

ظلم بعین ظاهر و فتح لام جمع ظلمت معنی تاریکی المعنی حضرت مسو کائنات
علیه افضل انبیاء آفتاب عالم تاب فضل عظیم است و دیگر انبیا که کو اکب

آن آفتاب اند ظاهر می کنند آن کو اکب روشنی های آفتاب را برای صواب

در تار یکی حاصل اینکه حضرت مثل آفتاب عالم تاب است و دیگر غیر آن نمیشود
 که کعب اندیش از بعثت و ظهور و سکون عالم را که در تار یکی کعب و شرک بود و نبوت
 هدایت خود بر راه روشن اسلام و توحید رهنمایی کردند و بعد از ظهورین آنحضرت صلی الله علیه و آله
 علیه و سلم ادیان حمله انبیا علیهم السلام منسوخ گردید و چنانکه در نور آفتاب نور کعب
 پنهان میشود و آنکه هم میگوید **بِئْسَ مَا خُلِقَ مِنْ شَيْءٍ وَاسْتَوَىٰ** و در کتب معتبره و کتب
مُتَشَبِّهَاتِ الْمَقَاتِلِ اگر اسم گرامی گردن و بزرگداشتن هم خلق بافتح
 فطرت و بعثت سیرت و درین بافتح آراستن هم اشتغال جامه وجود
 پدید آوردن و قرار دادن هم ایشان که سر روی آدمی و کشاده روی هم انما صم با کعب
 و تشبیه تا کمبود خود را بچیزی نشان کردن و به چیز بی نشان نمیدهند
 هم و اگر مصلحت تعجب است المعنی چو خوب و بزرگ است فطرت ظاهر
 محمد صلی الله علیه و سلم که آراسته کرده است ابرو من سیرت باطن که خبری
 مثل است و به کشاده روی نشان نمیدهند **كَأَلَوْهِيَ نَفْسٌ تَقِينَا**
وَأَكْبَدُ نَفْسِي نَفْرًا و **وَالْجَحْرِ قِيَمًا** و **وَالْكَافِرِينَ** و **وَالْمُفْسِدِينَ** و **وَالْمُفْسِدِينَ** و **وَالْمُفْسِدِينَ**
 تحرک النبات و نوره ق ترف باضم تا زکی از لغت و آسایش هم براه
 تمام ایله البدر شب چهاردهم از ماه ص شرف متحقق بلندی و جای بلند
 و بزرگی و علوی حسب هم بهم با کعب اول و فتح ثانی صحت المعنی نبی کریم
 و نبی شریف است و بزرگی و مجر ماه تمام است در رفعت و علوی شان

۵۵۷

۵۵۸

بالتحریر

هـ

و مثل دریا است در جو و مثل زمانه است در عالمی ممتدی گشته و هکذا فرمود
 فی جمل کلماته و فی هکذا چنان تلقاه فی حشیم اللغات فرد با فتح
 تنها و طاق هم عسکر لشکر و بسیار از هر چیز هم حین با کسر به کام هم لقار
 با کسر دیدن هم حشیم بفرستیدن نوکران و چاکران هم المعنی بسبب جلالت
 و عظمت شان گویا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم در حشیم و در لشکر
 رفتی که بینی تو آنرا تنها حاصل اینکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم با وجود
 کینا بودن یا خروج و سپاه و نظر بنینده معلوم و محسوس میشود بسبب جلالت شان
 کانت الالهی لویه المکفیة فی صدقها منی معکین منطوق منی و منی
 لو لو بضم سر و لام مروارید بزرگ هم اللغات کنون داشته شده هم
 معدن لفتح اول کسره ذال کان زو و جواهر هم منطوق لفتح میم و کسر طافان
 و من گفتم هم اقسام نرم خندیدن هم معدن لظن دیان زبان و معدن
 تبسم هر دو لب و دندان و تشبیه کلام بلاغت نظامم خواه دندان مبارک و یا
 حضرت یامروارید است المعنی گویا مروارید پوشیده شده اند و صدف ظاهر میشوند
 از دو کان یکی لظن دوم تبسم یعنی کلام بلاغت نظامم یا دندان مبارک حضرت
 صلی الله علیه و سلم همچو لالی آبدار خفی در صدف دیان و لب است که وقت کلام
 و تبسم ظاهر می شوند که طیب یعدل تو با ختم اعظم حکوبی المنشیق
 عند و منکشف اللغات طیب با کسر بوی خوش هم عدل بالفتح

هـ

هـ

برابر گردن پیزی را بچیز دیر بری هم قرب بالضم خاک هم بضم بالفتح و
 تشدید میم و اجم آوردن چیزی بچیز هم اعظم بضم طاء و بضم جع عظیم بالفتح
 است ق یعنی استخوانها طوبی بالضم و یا موحده مفتوح میونس طیب است
 بمعنی خوشبو و آبرو گاه بمعنی عیش خوش و بشارت و قرحت آید و او بشارت
 در بهشت که بهر خانه از اهل جنت شاخ ازان باشد سیوه ای گوینا گوئی خوش
 بازان حاصل اید غ تشق بفتح ب و ب و می کن تشفت مندرجاً طیبه ای
 ص و م التمام یکسر اول و سکون لام و کسر زو فانی و ثا شانه بوسه دادن
 بر چیز یعنی بوسیدن ما خود از نعم بالفتح که بمعنی بوسه دادن است رخ
 المعنی نیست که ارمی خوشبو که برابر می کند خاک را که جمع کرد عظام شریفه
 مبارک حضرت صلعم را خوش عیش است برای بوسنده ازان خاک بوسنده
 آن خاک چنانکه حضرت فاطمه رضی الله عنها در مرتبه علیه السلام فرمود *
 صببت علی مصائب لو انما صببت علی الایام صرن لیا لیا نانا و علی من شتم
 تربت احمد ان لا یشم مد الزمان و لیا حاصلاً اینکه که ارمی خوشبو بر او خوشبو
 قبر مبارک آنحضرت صلی الله علیه و سلم نیست خوش عیش آنکه زیارت
 کرد و بوسه داد آن را اَبْلَکَ مَوَلَدُکَ طَیِّبٌ غُضِّیْکَ طَیِّبٌ بَتَّیْکَ
 مِنْهُ وَحَسَنَتْکَ الْمَعْتَابَاتُ رَدِّشْ کَرُونِ و روشن گفتن هم مولد
 یکسر لام زمان و لاوت فوجای و لاوت هم مختصر بضم اول و ثالث بمعنی اهل

و بنیاد و نژاد اعیان را خاک و باد و آب و آتش رخ المصنوع
 ظاهر شد عجیب بوی خوش زبان ولادت آن حضرت صلی الله
 علیه و آله و سلم در زبان و فواید آنحضرت صلوات بوی خوش از ذات شریف و
 یا معنی مصراع یا بنطور بود ای قوم مشاهده کنید بوی خوش زبان ولادت آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم را که در کتب و بوی خوش زبان و فواید آنرا که در مدینه
 سنوره است یَوْمَ تَقْرَأُ الْقُرْآنَ يُخَرِّجُهُمْ غَيْرَ نَاقِثٍ فِيهِمْ شَيْءٌ
 وَ التَّقْصِيرُ الْمَقْصُودُ تَقْرُسُ وَ قُرْأَتْ مَدِیْنَتُ خَیْطِی در اول نظر
 بدلاست و آثار هم فرس یا لضم اهل بلاد فارس غ و مراد از آن مجوس ای
 آتش پرستان آواز ترسانیدن و ترسیدن هم حلول یا لضم فرود آمدن
 هم بوس یا لضم و سکون بجزه سختی هم نغمه یا لکسر کنیده هم نغم کسیر نون فتح
 قاف عقوق بهما جمع نغمه هم المعنی زبان ولادت حضرت روزیت کذا
 در آن روز فارسیان این معنی که تحقیق تر رسانیده شدند بفرود آمدن معنی
 و عقوق بهما این بیت متعلق است بابیت سابق یعنی اکابر مجوس میلا حضرت
 بطریق علامات و آثار که میانش در ابیات آمده است و استند و دریا
 وَ بَلَّتْ أَيْوَانُ كَسْرِي وَ هُوَ مُصْرَعٌ كَسْرِي أَهْكَ كَسْرِي أَيْفِي كَسْرِي
 المصنوع بیتوته شب گذرانیدن و معنی صیرور هم آمده است ایوان قصر
 کسری یا لکسر و رای محله مفتوح و در آخر الف بصورت یا لقب نوشیروان

۳۹

۴۰

۵۶

دوریا ساهو شک شد و ساهو ساهو آن خاصیت آب ساهو
 ساهو ساهو ساهو ساهو ساهو ساهو ساهو ساهو ساهو ساهو
 و بالضم اندوه ویدی هم ساهو و بفتح و او نام شهر در عراق عجم غ غنض بالفتح
 گم شدن آب غ بغیره بالضم باو فتح حاست و خالد بن عبداللہ الازہری
 شرح خود گفته که بحیرة ساهو ما مجتمع واسع الطول والعرض بقرب ساهو
 رو بالفتح و تشدید و ال باز گردانیدن و بازگشتن و باز آوردن هم و روه مردان
 و الورود بالکسر آب آمدن و باب آمدگان از مردم و شتر و تشنگان و اندوه
 هم غیظ بالفتح بجهنم و آوردن بجهنم سخت هم طاف بجهنم تنگی و تشنه شدن غ
 المعنی غمگین شدن اهل شهر ساهو چون گم شد آب مدیحه او و باز گردانیده شد
 آئینده آن دریاچه بجهنم بکام تشنگی زمانیکه تشنه از آب بازگشت یعنی اهل ساهو
 بسبب خشک شدن دریاچه ساهو غمگین شدند و کلّی بالکسر و بالفتح و بالضم و بالفتح
 حزن و بالکسر و بالفتح ساهو من ضمر اللعنت بلل بفتحین تری هم
 ضمر بالفتح سخت شدن حرارت چیزیه و از رختن آتش سخت و بفتحین تری
 نیم سوخته هم المعنی اگر بجا ی نادر چیزیه بود که در آب است از تری نازد و
 حزن و غم و در آب چیزیه بود که در آتش است از حرارت یعنی حال کسری
 منتقلب شد و آتش خاصیت آب و آب خاصیت آتش پیدا کرد و بالفتح
 تنهت و الا و اساطیر و الحق بفتحین معنی و بالفتح اللعنت

۵۷

۵۸

بالضم و کسره بفتحات جماعته علی دین بالکسر کردن نهادن و رام گردانیدن
 و کسره را بمنه و بر بر پیوسته داشتن هم احوال با کسر کج شدن چشم هم عوج
 بفتحتین کج شدن و با کسر رفع و او کجی در دین و بعضی گفته اند که بفتحتین
 کجی در بالای چیزه سیستاده چون دیوار و درخت و مانند آن و با کسر
 و او کجی در دین و در معیشت و برای هم اقامت ایستادن و برای پیوستن
 و راست داشتن و راست کردن هم المعنی عجب تر از آن که انکار ایشان
 بعد از آن که خبر داده اند گروه کفار را که این ایشان باینکه تحقیق دین ایشان که کج
 است قائم و دائم خواهد ماند یعنی با وجودیکه سطح کاهن و قشیش که یک از رؤسای کفار
 بود و در دین برخلافی دین ایشان خبر داده بودند تا هم چشم و گوش کفار از شنیدن
 بشمار و دیدن باره اندازا بنیاد کردند و بعد ما عاینه فی الکافی من
 شهاب منقشه و فی کافی که از روی اللغت ما مصدریه است یا مصدر
 معاینه و بر روی چیزی را دیدن غ افق بالضم و بفتحتین الناحیه جمع لغات
 او را طهرین نوعی افلاک و شهاب بالکسر ستاره روشن و بعضی شهاب آتش
 بپزد شده و ستاره مانند چیزه که شکل انار آتشبازی بر فلک دوران میشود
 و آن هم شایطین است شهاب بفتحتین که اکبر روشن جمع غ القضا من
 بقا افتادن بنیاد و تباها شدن و فرزد آمدن چیزه بر چیزه و فرود

مرغ از هوا و رفتن ستاره هم و فوق بالفتح موافق آمدن و سازگار شدن هم
 جنم نفیستین مبت هم المصمتی و بعد از آن که چیزیست و یزد و کرانه آسمان
 از ستاره سوخته ایوی شیاطین که فرو آمده است موافق چیزیست که در زمین
 است از بیت ای با وجود هم شیاطین در مرکز آن شدن اعنایم روی از زمین از
 اعلان بنابر نبوت و دیدن سیون اند از نامیاد و کردند حتی یکی است
 کَلِمَاتِ الْحَقِّ مُنْهَرِمٌ بِصَوْتِ الْكَلْبِ يَقْفُو الْخَوَافِ الْمَلْعُوتِ غَدْوَلٌ مُنْهَرِمٌ
 و نشدید و او با یاد کردن هم و یعنی صدار هم آمده است و می پیام فرستاد
 نقالی کسی سخن نرم هم و در شرح خالد بن عبداللہ از خبری نوشته است
 الکلام الخفی و غیره یقرب الی السکاء انتہایم بالکسر و رای معنی است
 لشکر که در مقابل فرج است شیطان بالفتح دیو و هر شتر و هر کشت را از جن
 و شش و چار پاشیدان گوئید هم شیاطین جماعه قفا بفتح پس گردن و پس
 بجای معنی مطلق پس و تشبیه شیخ قفا بر قفا رزون و از قفا بریدن گلو
 گویند يقال شاة تقفیه ای مذبحه من قفا تقفیه و در پی فرستادن
 يقال قفیت علی اثره بفلان و تعنیه معنی قوله تعالی قفینا علی آثارهم
 ص اثر بالکسر ی يقال فرحت فی اثره ص المصمتی تا جای که گشت از راه
 آسمان گریزنده از شیاطین که میرفت دنبال گریزنده دیگر یعنی در شب سیلاب
 حضرت از جرم ما که شیاطین یک بعد دیگرست معنی و شده می آمدند

۴۵

کانیتم هم که ز باطل انحراف آید شکریا که می منی احتیاج منم
 المصنعت هر چه به تحقیق و تحقیق هم ابطال بافتح و پیران بطلان تحقیق پیر
 هم ابره کی از ملک بین و هم شکریا که می منی احتیاج منم
 ابن الصیاح الصیاح من الیمن و کان جوادا عالما و ابره الاشرم المی منی الصیاح
 ملک الیمن و هو ابو کیسوم صاحب الفیل من و اینجا معنی الفیل مراد است
 آمده بود خانه کعبه را خراب کند حصی انجیقین سنگریزه با حصاه واحد هم را
 گفت دست هم می بافتح انداختن و تیر انداختن هم المی منی گویند آن
 در تحقیق اندر چه شجاعان ابره به باجه لشکر قریش انداختن سنگریزه با که از دست
 مبارک خود انداخت یعنی شیا طیلان کین شهاب ثاقب در گر تحقیق هو شجاعان
 ابره به بود و از افکندن سنگریزه با که با سیل با می افکندند کما قال الله تعالی
 فاکثر منک یلکیم الامیه یا مانند قریش اندر گر تحقیق در واقع بدر به سبب است
 خاک و سنگریزه با که رسول خدا صلی الله علیه و سلم در روی ایشان از دست
 مبارک خود پاشید و آن به چشم با می ایشان و سلطان ایشان آنها و ایشان
 بدان مشغول گشتند و عاجز گردیدند و نه نیست خوردند کافی التشریل و کما
 سر میشت از حیرت و کثرت الله تعالی بیند ابره به می پیچید و بیچاره
 بیند الله تعالی من احتیاج منی الله تعالی منی الله تعالی منی الله تعالی منی
 دست و چیز اندک هم تسبیح همان الله تعالی منی تسبیح تسبیح گویند و در اینجا

۴۵

مراد از یونس پیغمبر علیه السلام است که در آن شرح الخالد التمام القدر کریم
 و فرود بر دهن چیز بایرام المعنی اذ احسن بان سنگریزه بعد از آن که تسبیح میگفتند
 آن سنگریزه باز دست مبارک وی همچو انداختن حق سبحانه تعالی یونس را
 از شکم ماهی تسبیح گویند یعنی سنگریزه باز دست مبارک وی تسبیح گویند و بنامند
 همچو یونس از پلین ماهی جلا که در شکم ماهی تسبیح گویند و بنامند
 تسبیح بکلام اللغات الحمی و البجیه آن دعوتی فتح خواندن سید
 صلعم جنگ کسی بر ارم اشجار جمع شجر یعنی درخت و سربز زمین نهادن
 و فروتنی کردن ص مشتبه تشبیه رفتن و آمدن لازم و مقتدی ص ساق
 ساق پا دهنده درخت م المعنی آید به سبب خواندن او صلی الله علیه و سلم
 درختان سربز زمین نهند و فروتنی کنند و میرفت بسوی پیغمبر صلعم بر ساق
 بغیر یا یعنی بسبب خواندن آنحضرت صلعم درختان بسوی آن رفتند بجنوع
 و جنوع بنده سر شاخهای خود بر زمین همچو پهنه ساجد و در کتاب الشف
 تبصر لعل حقوق المصطفی مصنفه قاضی عیاض از ابن عمر رضی الله عنه عجزه
 و دعوت اشجار چنین منقول است که گفت ابن عمر رضی الله عنه لودم من با جبر
 رسول الله صلی الله علیه و سلم در سفر پس نزد یک شد آنحضرت رسول الله
 صلعم اعرابی رسول مقبول صلی الله علیه و سلم فرمود که یا سیدی اعرابی گفت
 بسوای اهل خود میروم حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود هیچ از او پذیرید

اعرابی گفت چیست آنکه خبر باشد رسول مقبول صلعم فرمود بگو کال الله
 الا الله وحده لا شریک له و ان شئت انبیای و رسله که اعرابی گفت
 چیست که گواهی دهد برای تو بر آن قول که تو گفتی حضرت صلی الله علیه و سلم
 فرمود این درخت که در کناره حجر است پس بخوان آنرا ای اعرابی با تحقیق این
 درخت یواب خواهد داد ترا اعرابی گفت خواندم آن درخت را پس قبول کرد
 آن درخت و غوث مراد جای خود گذاشته با انفجار زمین پیش رسول الله
 صلی الله علیه و سلم آمد پس طلب شهادت کرد و رسول الله صلی الله علیه و سلم
 از آن درخت سه بار پس آن درخت گواهی داد بآنکه فرمود و باز گشت بجای خود
 و آفریده منقول است که اعرابی از رسول الله صلی الله علیه و سلم
 معجزه طلب کرد پس رسول مقبول صلعم بآن اعرابی فرمود بگو این درخت را
 که رسول مقبول صلی الله علیه و سلم ترا می طلبد پس اعرابی گفت وکیل کرد
 از چپ و راست و پیش و پس خود و جدا گشت آن درخت از رخ خود و با انفجار
 زمین پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم معجزه های گرد آورده خود آمد و گفت
 السلام علیک یا رسول الله صلی الله علیه و سلم پیش اعرابی گفت که ای
 رسول صلعم حکم کن و خشت را که باز روی بجای خود پس رسول مقبول صلعم
 حکم فرمود و خشت باز گشت و معجزه های خود پیوست اعرابی گفت که ای
 رسول الله صلی الله علیه و سلم حکم کن مرا تا سجده کنم ترا رسول مقبول صلعم

السلام علیه و سلم فرمود اگر حکم بگیرم کسی را برای عجز حکم بگیرم عورت را تا اگر
 سجده کند برای رنج خود اعترافی گفت پس حکم کن یا رسول الله صلی الله علیه
 و سلم مرا تا بهو هم برود دست و پای ترا پس حکم داد حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و سلم برای تقبیل دست و پای خود و از جابر این عجز الله الطویل روایت است
 که رفته رسول الله صلی الله علیه و سلم برای قضای حاجت خود پس پیش رفت
 بدان سترگی و پس ناگاه دید دو درخت را کنار دای پس رفت رسول
 صلی الله علیه و سلم بموی یکی از آن دو درخت پس گرفت شاخ را از شاخهای آن درخت
 و فرمود که اطاعت کن مرا حکم خدا پس تنقاد شدند و همراه آن حضرت صلی الله علیه
 و سلم از جای خود بر رفت مثل شتر مهار کرده که گیرنده خود را اطاعت میکنند
 و گفت جابر که همین سان کرد با درخت دیگر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 تا آنکه باز در میان آن درختان فرجه که فی الجمله مانع به ستر می شد پس خطا را
 فرمود رسول الله صلی الله علیه و سلم بآن دو درخت که بچسبید با خود و پس چسبیدند و درخت
 و در روایتی از جابر آمده که رسول الله صلی الله علیه و سلم مرا برای دعوت آن
 درختان حکم فرمود و من فرموده حضرت صلی الله علیه و سلم را بدرختان
 رسانیدم تا درختان بدهم الحق شدند و حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 پس درختان قضای حاجت فرمودند و گاه سطر است سطر که لکبت
 فَرُّوْهُمْ اَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ الْحَطَا بِالنَّاسِ لَمَّا لَمَسْتُمْ سَطْرًا مِّنْهُ فَكَيْتُمْ

و نوشتن هم کتابت نوشتن هم فرغ با الفخ شاخ درخت هم فروغ بضم تین
شاخها جمع غ بدیع نوپیدا گفته و نوپیدا شدن هم المعنی گویا خط کشید
از جهت بر آنکه نوشتا و او را شاخهای آن درخت از ناو خط و ناو قلم و در بعضی نسخ
برای قلم لفظ قلم واقع است و قلم بفتح تین میانه راه هم پس معنی تعجیزین یافت
گویا خط کشید شاخهای آن درخت خط بدیع در میانه راه کمی آید بحضرت
رسالت سناه و در ذکر سطر و خط و کتابت و قلم حسن مراعاة است مثل الغما
التي تسلكها سائر الكائنات فقيه حرطيس لله بحمد الله الملت غام بالفتح ابر غامد کی
ص الی معنی بر کجاست رفتن و راندن نرم و متعدی ص و قایه بالکسر شانه
هم حرط بالفتح و تشدید اگر گرم شدن و زمین سنگلاخ هم و طیس خورا همین
و حرط الوطیس سخت گرم شدن موزم و و طیس اینجا که از آفتاب است
بر هر گرمایی موز هم می سوزان شدن و سخت گرم شدن روز تیره ص المعنی
مثل ابر سحر که رفت آن سرور کائنات صلی الله علیه و سلم گیر کننده بود آن
ابر با او تا نکا بهار دانا از گرمی سخت آفتاب که در نیم روز سخت گرم است
حاصل کلام این که چون رسول مقبول صلی الله علیه و سلم جانی تشریف می برد با
اشجار بر سر مبارک وی سایه گیرند تا گرمی آفتاب بر حسب اظهار وی نه رسد
اشجار و الا لکن الله من قلبه نبياً مبيناً و تعجب الملت قلم جعبر
سوز گرم افشاق شکافته شدن هم المعنی سوگندی خورم تا تر شکافته

قصیده بدستیکه برای آن قمر از وال الهروی است بحسب انشقاق
 است قسم چنانکه روایت کرده اند که هنگام طفولیت جبرئیل علیه السلام آمد
 سینمبارک حضرت صلعم را بشکافت و دل اطهر را بیرون آورد و آب شربت
 بنیشت و از حرص و آرزوینا پاک گردید و به نور معرفت معمور ساخت و کلام جمید
 بر آن ناطق است الم نشرح کتب صدک و محو بشوق القلم لبش هور و نور صریح
 اقربت اساعده و الشوق القبر بر آن دال قفا حو القی صبی حی و حی که در
 دلی طرفین الکفر علی الاغبت حو ایضیج کردن قفا شکاف کوه که بخانه
 مانند باشد هم و آن غار عارثو اسفل که است کذا فی شرح الخالد و مراد از خیر
 صلی الله علیه و سلم است و مراد از کرم حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه است کذا فی
 شرح الخالد طرف الفتح چشم و چشمه در بنج به معنای دیده و کسب چشم هم المعنی
 قسم پنجم بر سبزه یکم جمع کرد و نگاشت نهاد از خیر و کرم یعنی حضرت رسول اکرم
 صلی الله علیه و سلم و حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه و عیار وی را او هر چشم از
 کافران از دیدن حضرت رسول کریم صلی الله علیه و سلم حضرت صدیق اکبر رضی الله عنه
 عنه یاروی بانیانش کما یبذل فی التکلیف و یبذل و یبذل و یبذل و یبذل و یبذل و یبذل و یبذل
 الملعون صدق بالکسر و استیج راستی خلاف کذب و مراد از ان ذات
 نبی صلعم کذا فی شرح الخالد صدیق بالکسر و نشدند دال بسیار راست گو و لقب
 خلیفه اول رضاع هم از کعب ارم محرم که و کسر اوله احدی یقال بالدار

ل

من ارم و ارم ای احد که زانی اصرار المعنی میں حضرت رسول قبول علی
 الله علیه وسلم حضرت صدیق اکبر رضو غار بودند ندید آن برود کفار و ایشان
 می گفتند نیست در غار کسی یعنی حضرت رسول که میام علی الله علیه وسلم
 و حضرت صدیق اکبر رضو غار پنهان شدند و کفار ندیدند و می گفتند که در غار کسی
 نماند الا انهم وظنوا انهم لا یبقون فی الغار الا انهم لا یبقون فی الغار الا انهم لا یبقون فی الغار
 و تشدید نون گمان بر دهنم حمام بافتح قمری و کعبه و سر و عیال و عیال و عیال
 عنکبوت نام که معروف غنایع الفتن و امیر مع فاضله و کعبه
 حرم بافتح کرد اگر چیزی کشتن مرغ و جز آن هم المعنی گمان برود کفار
 قریش کعبه بر او گمان برود و عنکبوت را بر حضرت و مالکیت پناه نیافت برود
 عنکبوت و آشیان است و هفده ماه کعبه در غار حاصل اینکه چون کفار قریش
 بر در غار تسبیح بجهت عنکبوت و کعبه تو دیدند بینه شسته که درین غار کسی نیست
 چه اگر کسی غاری آمد تسبیح عنکبوت و بجهت کعبه تو بحال خود باقی نمی ماند و کعبه
 بر غار نمی رسید نقل است که در شب هجرت چون حضرت و حل الله علیه وسلم
 حضرت ابوبکر را بر آمدند و در غار فرساده کشتند کفار قریش و عقب ایشان
 بر افروزی آمدند چون حضرت صدیق اکبر را دیدند رسید و گفت یا حضرت رسول
 صلی الله علیه وسلم اگر کی نظر کند بر هر قدم خود بر ما مطلع خواهد شد پس آن حضرت
 صلی الله علیه وسلم فرمود یا ابوبکر یا طنگ با اینین خدا نشانی پس فرمود

اللهم اعلم ابصارهم در حال بردن غار عنکبوت پرده تنید و کبوتر ایشان
 نهاد و بینه افکند پس چون کفار در حوالی غار رسیدند مترود کشتند و
 با یکدیگر می گفتند و اعجاب اگر کسی درین غار رفته بود چگونه پرده عنکبوت سلامت
 و ایشان کبوتر بحال خود می ماند و کبوتر بالای غاری برید پس متحیر باز میگرددند
 وَقَايَةُ اللَّهِ أَغْنَتْ عَنِ مُضَاعَفَةِ غَيْرِ اللَّهِ رُوحٌ وَعَنِ عَالِي الْأَعْلَمِ اللَّعْنَةُ الْغَارُ
 بی نیاز کردن هم مضاعف و چندان کوه شد و افزون کرده شده و چون
 هم و غ مضاعف افزون کردن هم درج بالکسره هم وی موشه ادراع
 ادراع در و جاعت ص عالی بلند الم مثل اجم حصیون الی المدینه طم الا ضبط
 باضم و بضم تین نام حصی درین ص المعنی نگهبانی الله تعالی بی نیاز کرد
 حضرت رسول قبول صلی الله علیه و سلم و حضرت صدیق اکبر رضایاری را
 از تضعیفات ارزیره با و از حصارهای و قلعه های بلند یعنی بسبب
 حفاظت الهی حاجت قلعه و حصار باقی نماند ماسا مینی الدهر و نیناد
 اسْتَجِثَّ بِإِذْنِ الْأَوَّلَيْنِ جَوَارِئُهُ كَمْ يُفْتَحُ اللَّعْنَةُ سَوْمٌ بِالْفَتْحِ خَوَارِی وَبِخِ
 کشیدن غ ضمیمه بالفتح ستم کردن مع فاک ص و هم استجاریه گرفتن
 میل یافتن ص حوا را کس و الضم همساگی هم بضم مضارع است از ضمیمه المعنی
 ظلمی نه کرد روزگار برین ظلم کردنی و پناه گرفتن حضرت رسول خدا صلی الله
 علیه و سلم که انیکه یافتیم پناه در همساگی باز و ظلم یافتیم و بضم مجهول ظلم یافتیم ستم

و

و

یعنی چون زمانه بر من رخ رسید و حضرت صلی علیه و آله سلم بناه گرفتار مان یافتم
 وَلَا تَتَّبِعْهُنَّ الْكَافِرِينَ مِنْ يَدِكَ إِلَّا اسْتَلَمْتَ الْيَدَ مِنْ يَدِهِ الْمَلْعُوتِ الْمَتَّاسِ
 بالکسر در خواستن غ غنا بالکسر توانگری و بی نیازی هم آسلا م سودن
 بدست یا بلب م ندی لغتین بخشش هم و خیر مستلک نیاز دست مبارک است
 کذا فی بعض اشرح المعنی التماس نکردم توانگری هر دو جهان را از و مگر
 اینکه پوشیدم بخشش یعنی یافتم بخشش از بهترین دستیکه بود سودا و شده است
 لَا تَتَّبِعْهُنَّ الْكَافِرِينَ مِنْ يَدِكَ إِلَّا اسْتَلَمْتَ الْيَدَ مِنْ يَدِهِ الْمَلْعُوتِ الْمَتَّاسِ رَوَا
 بالضم و سکون همزه خواب دیدن و آنچه در خواب بنیدم نوم بالفتح خواب
 کردن و خواب هم المعنی انکار کن و نمی راک حاصل می شد او را صلی الله علیه
 و سلم از خواب به تحقیق آنجناب را قلبی است و قتی که خواب میکند هر دو جهان
 مبارک وی دل در خواب نمی گردد و کما اصح فی حدیث الصحیحین عنه صلی الله
 علیه و سلم انه قال عینی نیامان و لانیام قلبی شرح خالید فلان حیث بلوغ من
 بلوغه فیکون فی حال محضه لیل الملعوت و الاسم اشاره است بر آن
 مفرد مذکر قریب یعنی این مرد غ بلوغ رسیدن هم نبوة یعنی پیش تشدید و
 خبر دادن و پیغمبری غ اختلام خواب دیدن و جماع کردن در خواب یا
 انزال در خواب معنی مطلق انزال نیز آید هم مختل کبر الام العاقل البالغ کذا فی
 شرح الخالده المعنی پس بودن و حتی در خواب آنحضرت صلی الله علیه و سلم را

وقت رسیدن پنجمی اوست و آن چهل سال است یا مدت چهل و یک سال
 پس نیست که انکار کرده شود در آن شب خواب تحسین یعنی وحی آورد خواب
 و مدت چهل سال یا چهل و یک سال حاصل می شد فائده در سن چهل و یک
 سال از مولایان صلی الله علیه و سلم نبوة حضرت منلی الله علیه و سلم عطا شد و
 شامی گفته که در شروع چهل سال بعضی گفته اند که بعد از شستن شش و نواز
 سال از بعضی بعضی گفته اند که بعد از شستن روز و بعضی گفته اند که بعد از شستن
 دو شهر و قول اول صحیح است اتفاق کرده اند بان علما و اختلاف کرده شد
 و شهر بعثت آن هر دو صلعم بعضی گفته اند در شروع اول بعضی بر آن هستند
 که در شهر رمضان نبوة حضرت صلعم حاصل شده و قول اول مشهور تر است
 در رقابی در شرح موابی لکن در میان هر دو قول باین طور تطبیق داده که
 ابتدای وحی در خواب شهر ربيع الاول واقع شده و نازل شد شش ماه وحی
 در خواب آمد بعد از آن نازل شد و وحی قرآنی بر آن حضرت صلی الله علیه و سلم
 و آمد جبرئیل در غار اودر شب قدر از رمضان بجا آورده الله تعالی بقوله تعالی
 شهر رمضان الای انزل فی القرآن و تعبه که انا انزلناه فی ایام القدر و اختلاف
 کرده شد درین که در کدام تاریخ نبوة عطا گردید پس بعضی گفته اند که تاریخ دو روز و نیم
 ربيع الاول بعضی گفته اند که تاریخ دوم ربيع الاول بعضی گفته اند که تاریخ هشتم ربيع الاول
 و وحی هر دو یک شب است یا تاریخ یا تمامه یا ششم یا بن عبد الغفور یا بن عبد الرحمن یا بن عبد

۵۴

التقوى في بذل القوة في حوادث بني النبوة عليهم السلام ما كان في الغيب
 ولا ينبغي على غيب عليه السلام اللغات مبارک بنزد شدن و پاک شدن
 القسب حاصل کردن چیزی به معنی خود و گوید آوردن هم غیب بالفتح یا میفهمند
 هم اهتمام بالکسر و تشدید همت نهادن هم المعنی بزرگ و پاک است افتد
 و حی کسب کرده شده با استعداد بشری نیست بنی غیب الا بق تعنت یعنی
 و حی چیزی نیست که کسب کند آنرا بلکه و حی چیزی است که فرستادن را هدایت
 و جل ابو جبرئیل علیه السلام سوی به غیر خود این جان نیست همت کردن
 بنی غیر اسرار غیب را به کذب این شرح محل اجابت دعا است که ابو نعیم و صبا
 بالکسر الحذف و اطلقت ابرو بکسر و بقية اللغات ابرو از بهاری
 را باینیدن و از بهاری باین شدن هم و سب کلف بمعنی هر نفسی قیلسن بالفتح
 سودن هم الطلاق از بند را گردن هم ارب کفرج و ربه و احتیاج قی ربه
 بالکسر حلقه از رسن که در کردن ستور بندند و ان رسن را ربق بالکسر گویند هم
 اللهم بالفتح نوعی از جنون هم المعنی بسیار یاران را شفا داد با لیدن و
 مبارک خود و از بنیدر حاجتمندان و دیوانگان را از قید جنون و احمیت
 السنه الشهباء عنه حتی حکت عنه في الاعمال اللغات اسند قحط
 اسنات قحط افتادن يقال هنت القوم و هم سنون و سال قی و ص
 شهباء بالفتح اول و سکون ثانی و حرف سوم بای موحد و مونث شهب

۵۵

۵۶

بمعنی بادیان سفید و سیاه که سفیدی آن غالب باشد بر سیاهی آن رخ
دعوه دعا کردن ص حکایت با لکس سخن نقل کردن و مانند شدن هم غره باغ
سیدی پیشانی است بزرگتر از درم ص بهر بافتن هنر و سگون همین ضم
صاد جمله جمع عصر بمعنی روزگار همچو کبر جمع مجازیم بافتن سیاه و سپ سیاه گون
دوم بضم اول و فتح ثانی جمع آن المعنی بردشت فخر از جهان دعای
آنحضرت صلی الله علیه و سلم تا غایتیکه شباهت شد آن سن بیاض را و زبانه
که تار و تیره بود به سبب جزئی از نع و وصف سنت حمر را باشد با بطریق تنگ
یا بخت تقا و باشد یا باین وجه که چون زمین در قحط سالی سفیدی باشد
غیر خضر از روئیدگی سبز که اندر آب دانی باشد است حمر را شبیه گویند یا باین
او حلت الطاح بها سبب هویم او سید منی اللغت عارض ابر بر آگند
در افق ص خود باران نیکو و بسیار آمدن باران يقال جلی المطر فهو باران
خیل خیلوه نمید گمان برون ص الطح اب رود سنگلاخ ابا طح بطح جات
و ثانی علی غیر القیاس ص سبب بالفتح بخش و احسان و روان شدن
آب ص هم بالفتح و تشدید میم ریام سیل بالفتح آب بسیار که روان باشد و روان
شدن آب و خون و جز آن هم عسرم بالفتح و عین جمله مفتوح و کسر را می
صلوات بسیار جاری که سدر و دراشکسته باشد چه عرم بمعنی رودخانه و سدیکه
پیش و دو خانه گرفته باشند بپندی میند گویند از تنخ و ظاهر است که این

قسم چهارمی که میندراشکسته روان شده باشد لغایت تمتد و تمیز و تمیز است
 باشد و سیل العرم اشاره است بسوی آیت فاعرضوا فارسلنا علیهم سیل
 العرم و بدلناهم انحرغ المعنی سبب ابر که بسیار باریدگان بردی تو صحرای
 را بآن بارش آب روان از دریای آب بسیار روان از عرم حامل اینک زنده
 از انبید دعا که آنحضرت صلی الله علیه و سلم زمین مرده را بعد موت
 آن تا غایتیکه شد در حسن لطافت از تازگی و رویدگی نباتات و روشن بهیچ
 سفیدی جبهه فرش صحرای پاکشت و معنی و وضعی آیات که ظهیر الله
 القری الکبلا علی عکس الملغت و مع امر است از دفع و در صراح
 گفته و مع بمان هو امر معنی ترک قری تحقیق معنی آن بالا گذشت فائده
 گویند که سخیا عرب از برای هملای همایی آتش می افروزند بر بالای کوه
 و ماخلق جنبر دار شوند و برآمده ایشان حاضر آیند المعنی ترک کن مرابا و صف
 کردن من آن بنی را معجزات قاهره و بایره اند که ظاهر شدند همچو ظاهر بودن آتش همان
 در شب تاریک بر سر کوه بلند حاصل کلام اینکه در ایام جاہلیت که همچو یای مظلوم
 بودند ظهور معجزات قاهره بنی صلی الله علیه و سلم روان ایام همچو آتش ضیاء
 بر سر کوه روشن و هویدا است ذات پاک می مستغنی است از وصف و
 بیان من فالدیر و ادحسا و هو مستغنی و لیس فی قصص قد را عیون مستغنی
 اللغت انتظام و مسلک شدن مرادیم المعنی پس مر و ارید زانو

مع

مع

میشود از روی حسن و حالیکه سفته شده است و نیست که ناقص شود از
 قیمت و وزن در حالیکه منشور و غیر منتظم است و درین بیت مصرع مضاعف
 می گوید که گمان نمی برم ای مستمع درانیکه نظم بیان علیه السلام بسبب نظم من
 در قدر و قیمت زیادت گرفت بلکه نظم بیان حضرت صلی الله علیه و سلم بنفست و
 حسن و خوبی همچو گوهر شاموار گردان بهاست لکن درین قال
 ما ان درجت محمد ابقا لتي بد لکن درجت متفالتی بخجده فها اذا اول اعمال المخرج
 التي ما فيه من كرم الاخلاق والشميم اللغت تطاول کردن و دراز
 کردن وقت نگریستن هم اللفتحین امید داشتن امید آمال جمع هم شمیم
 بالکسر فرس یا طبعی صفتها جمع شمیم هم المعنی پس نیست که دراز گردد امید پاک
 ستایش کننده بسوی چیزی که در ذات پاک او است از مکارم اخلاق و محاسن
 عادات یعنی ستایش کننده قاصر است از بیان اوصاف و عادات
 پسندیده آنحضرت صلی الله علیه و سلم بسبب کثرت شحال صفتی بسیار ای حضرت
 که در نهاد فیض بنیاد آن باعث تخلیق و ایجاد جمیع اندام بود که درش سرشت
 حرفی ازان گفتن نتواند آیات حق من الرحمن صلی الله علیه و سلم فکما تسمعون
 الموصوف بالصفات حدوت بالضم نوید شدن چیزی هم و این
 صفت مخلوقات است غ قدیم بالکسر فتح و ال دیرینه گفته شدن هم و یکی
 از صفات حق تعالی است غ المعنی آیات قرآن مجید که حق و راست است الله

از الله تعالی نازل شدند برومی قدیم اند چه اگر صفت خداوند را هم اندک
 به قدیم است حاصل کلام اینک کلام مجید باعتبار حروف و معانی و اصوات
 حادث است مگر چون کلام نفسی عبارت از است قدیم است بجهت آنکه صفت
 موصوف به قدیم است و صفت موصوف به قدیم هم قدیم باشد مثل دیگر صفات
 باری تعالی یعنی کلام الله صفت ذاتی و ثبوتی است قائم بذات خدا ازلی و ابدی
 و ذات خدا قدیم است پس آنهم قدیم باشد و تفصیل این مسئله در کتب عقائد از علماء
 رحمه الله تعالی بکمال شرح و بسط مبسوط بیان آمده ان شئت فراجع **هم**
 بزبان و هم بخندنا: عَنِ الْمُعَادِ عَنِ عَادٍ وَ عَنِ الْأَصْلِ اللُّغَتِ اقتران نزدیک
 شدن غ و ز با ن و قست غ معاد با الفتح جایی باز گشت و عالم آخرت م عاد
 قبیله ایست که بود علیه السلام بر سالت ایشان آمده بود و ایشان از نسل
 عاد بن آرم بن ساج بن نوح بودند و مردم را نیز عا و خوانند هم و از باعث
 ناخبرانی حق بطوفان باد هلاک شدند غ ارم بکسر اول ف و سجع دوم نام شهر عاد
 و نام پدر عاد یا نام مادر معنی نزدیک نیستند آن آیات قرآنی بزبان چرا
 که قدیم اند و قدیم مقرر شد که زیاده است باشد و آن آیات خبری دهند ما را از حال
 آخرت و از حال عاد و پدر عاد یعنی خبر میداد از امور و احوال که در تمام سابقه گذشت
 اند که هست لَدُنَّا فَاَقْتُلْ كَلَّيْكَ مَجْحُودٌ مِنَ الْبَيْتِ اذْ جَاءَتْ وَلَمْ تَكُنْ كَلَّيْكَ
 اللُّغَتِ دوام همیشه بودن م لری نزد لغت فی اللدن ص فوق برتر از زبان

۵۵

۵۶

شدن در مرتبه صلح المعنی همیشه باقی ماند آن آیات نزد ما و دنیا تا قیامت
 پس سبقت بر وجهه عجزات را از انبیا علیه السلام پس اگر آمد و باقی ماند
 یعنی آیات قرآنی فالتق اند بر دیگر کتب سماوی معتزله بر انبیا کرام مثل تورات
 و زبور و انجیل و دیگر صحیفه را که احکام آن کتب بنزول قرآن مجید منسوخ گشتند
 و کلمات کما یبقون بین شنبه و لکنی شقاق و لا یعین حکم اللغات البقا
 و شتن هم شنبه جمع شنبه بمعنی خلل در وی بالکسر بمعنی خداوند و صاحب غ
 شقاق بالکسر مخالفت و دشمنی کردن غ بمعنی جستن صلح بمعنی جستن حاکم
 صلح المعنی حکم و مستقر اند آیات قرآنی پس باقی نمیگذاردند شنبه را برای
 صاحب خلاف و نمی جویند حاکم را که حکم کند برستی و درستی وی صاحب و بیست فقط
 و لا یعدون من حرب اعدی الشکادی الیه ما لک السلام اللغات حرب بالفتح کار
 و بفتح شین شکستن شدن هم قریب بالفتح و ضم و تشدید طاء و تخفیف آن هرگز و همیشه
 و بالفتح و تخفیف طاء بمعنی پس نیز آمده است هم عود بالفتح باز گشتن و گردانیدن هم
 اعدی دشمن ترا عادی جمع عدد بمعنی دشمنان القادران کنه دن هم سلم بفتح
 کردن نهادن هم المعنی محارب کرده نشد بان آیات هرگز در هیچ حالی از احوال
 که اینک رجوعی کرد از دشمنی از محاربه کردن دشمن ترین دشمنان بسوی آن آیات
 و حالیکه انگنده سرست حاصل اینک هر که باقران مجید معاوضه کرد در آخر سبیل
 عجز از معاوضه اعتراف به بلاغت آن نمود چنانکه آیه کریمه و ان کنتم فی ریب مما

۴۹

۵۰

نزلنا علی عبدنا قاتو بسورة من مثله اشاره است بان گذشت بکدام حدیث که در این
 معارضه با بده الغیور یکد الجانی یعنی الحکم الملتزم بقوا الفتح و تشدید و ال باز
 گردانیدن و باز گشتن و باز آوردن هم بلاغت رسیدن به مرتبه کمال و در ایراد
 کلام هم معارضه با کسی برابری کردن هم غیور یا الفتح بسیار شکست برنده بهر بلند
 خود و جبران هم و بسیار غیرت کننده غ جانی گندگار از جنایتی هم لغتجهتین
 سرای مردمان شهرت غ و فی الصراح حرمة الزجل حرمت اله المعنی باز گرداننده
 است بلاغت و فصاحت آیات قرآنی دعوی کاذبه برابری کننده آیات با
 مانند باز گردانیدن مرد بسیار غیرت دارد و دست جنایت کننده را از هم خود
 یعنی چنانکه مرد غیور حامی حرمت اهل خود می باشد می خواهد که جانی اهل او را
 نه بیند همچنان بلاغت و فصاحت آیات قرآنی دعوی معارضه با باطل میاید
 الهامان کج الحرفی حکمیه و ذوق جود و الحسین فی اللغات هر با فتح کش
 و اخیر و آبیل بسیاری و افزونی آب خلاف خد هم هم کبر اول و فسخ
 معانی جمع قیمت المعنی برای آن آیات معانی کثیره اند همچو سوج و یاد و افزونی
 و بالای در و یا است ده خوبی و بهای یعنی از کوهر دریا اگر آن بهای هستند و
 تعدد و لا مستحکم عجایبها و لا تعدد علم علی الاکابر و الاکالم لغت عدد و لغتجهتین
 و شمرده شده هم احصاء با کسر شمردن و ضبط کردن هم عجب لغتجهتین گفت
 چیز غریب بر عجایب جمع هم سوده بالضم نشان هم سوم با الفتح خواهی

۵۹۸

۵۹۹

۶۰۰

و شرح کشیدن غ و ص اکثر با لکسر بسیار گفتن م سام با فتح و سکون
 همزه بستوه آمدن م المعنی پس شمار کرده نمی شود و هر کرده نمی شود و عجايب
 اعجاز و دقائق و حقائق فصاحت و بلاغت آیات کلام شریف و سخ کشیده
 نمی شود قاری آن بر کثرت تلاوت بسبب ماندگی و ملال یعنی عجايب
 حقائق و غرائب و دقائق آیات قرآنی از حیث حساب اندازه شمار خارج اند
 و در تکرار آیت و کثرت تلاوت آن علامت ملالت و اتنا شامت قاری را پیدا
 نمی شود قرئت بها عین قارئها فنقلت لک لعلک تظفر بفتح تجتهد فی وزن شدن م
 الملعنت قره بالضم و تشدید را روشنی هم ظفر بفتح تجتهد فی وزن شدن م
 جبل با فتح سرین و جبل الله قرآن است قال الله تعالی و عتصم بحبل الله ای
 بکتابه و در حدیث است القرآن جبل الله عتصم بالکسر حیک و زدن غ
 المعنی روشن شد بقدرت ان آیات چشم خواننده آن پس گفتیم برای آن
 قاری هرگز نیست تحقیق فروز گشتی و ظفر یافتی بحبل الله قرآن مجید است پیر
 چنگ در زن و محکم که این شعر محل اجابت دعا است ان تلتها حقیقه
 می خرد ان تلتها حقیقه حقیقه می خرد ان تلتها حقیقه حقیقه می خرد
 و جز آن م خیفه بالکسر ترس م نظمی بفتح تجتهد فی وزن شدن م اطفال
 شتن آتش و چراغ م درو بالکسر یاره از خواندگی و جز آن که وظیفه باشد
 مویاب آمدن و باب ایندگان م چشم بفتح تجتهد فی وزن شدن م و دفع شید و کسایر

۵۹۹

۵۹۹

موحده بمعنی چیز سرد و المعنی اگر بخوانی آن آیات را از روی ترس
 از گرمی آتش و دوزخ سرد کنی گرمی آتش و دوزخ را از آب برکت خواندن آن که
 سرد است گانها الخوض بیدین الوجوه به بین العصاة و قد جاءوا كالحمام
 الملعنته الخوض بالفتح جای که برای آب بر زمین سازند و حوض ساختن هم
 مراد از حوض کوثر است شرح خالد ایاض سفید شدن و بیاض سفیدی هم
 وجهی است و وجه آن وجود عصاة جمع عاصی یعنی کنگاران همچو قضاة جمع قاضی
 حمیم یعنی اول و فتح ثانی نکشت هم جمع خنده بضم حاء و تشدید نهم المعنی گویا
 تملات آن آیات مثل حوض کوثر است که روشن می شود و رویه سیاه آن حوض
 از کنگاران در حالیکه آن عصاة آن حوض را بار و پیهایی سیاه همچو نکشت
 یعنی چنانکه سیاهی رویه های سیاه عاصیان است از شست و شوی حوض
 کوثر زایل می شود همچنان سواد قلوب مومنین از تملات قرآن مجید دفع می شود
 و كما انظر و كالميزان معذب لينة فالقسط الخ و كذا الخ و كذا الخ و كذا الخ
 که اول راه راست و نام علی است که بر سر دوزخ باشد و آن از موبارکته و از
 شمشیر تیز تر غم معدله بالفتح و دال مملکه کسور عدل و دوزخ عقوبت که بر او قیام
 بالکسر است و آن نیز غم و حزن المعنی و آن آیات مثل راه رست و مثل ترازو
 است در عدل و داد و استقامت و سبوت حق در میان مردم آن پس
 بدالت و انصاف از غیر آن آیات ظاهر نیست که بگویند و راجع بشکوه ها

تجلیل و تعظیم الحائز الفهم الملتصق حو و الفهم بجزو استمر
 و فی القاموس متره تمنی ان تتحول الیه نعمته و فضله او یسلل براح بمعنی صار
 تجال باوجود و استمر خود را نادان و نادانسته و انمودن غ حانوق ز یک
 و او ستاد و در کاف هم گفت سریع الفهم المعنی عجب در از حاسد گشت
 مشک ایات کلام الله عز و جل تجال حال آنکه حسود نیک دانسته فحش است
 باجواز کلام الهی قد شکر العاجین حضور الشیوخین کثا و یکر الفهم الملتصق حو و الفهم بجزو استمر
 الملتصق بفتح تین روز چشم هم افهم مشکله اصله فوه و قد تشد و المیم مشکله
 قی طعم با فتح مزه هم بفتح تین چای هم المعنی تحقیق منکری شود چشم غنی آن باب
 در و و منکر می شود و من مزه آب را از بسیاری یعنی چنانکه چشم در و رسیده انکار
 از حدیث می کند سبب عمر خود از دراک آن و و من بیا با از عذوبت آب
 خوشگوار می نماید سبب علت و از انکار چشم در و رسیده و و بان بیا در و آب
 شمس و ذات آب نقصان پیدا نمی شود همچنان از انکار حاسر ان بسبب
 مرض کفر با وجود علم ایشان با عجا از آیات قرآنی و نفس آیات نقصان ظهور
 نمی پذیرد چنانکه سعدی گوید گزیده بنید روز شمشیر چشم چشمه آفتاب را چه
 گناه بیا چشم منیم العاقون ساعیه سعیا و فوق متون الاشیء الشیء
 الملتصق ام بفتح ا هنگ کردن يقال امد و امد و امده بمعنی ای قصد
 خانه ان جمع عاف فی القاموس عاف کل طالب فصل او رزق ساحت

سنة

عنه

فضا می افانده و سر آمد و مراد اینجا حریم الدار شرح خالده سعی بالغی که نشینان
 و قصد کرده اند و بدین و شتاب کردن و رفتن هم متن بالغی بر پشت زدن
 و در سخت پشت متون جمع هم ناکه داده شتران و جمع صس بهم جمع رسو مناقه
 رسو هم آنکه اثر پایی وی بر زمین ماند از نعتی رفتار صس المعنی ای بهترین کسی
 که قصه کننده سلطان حریم دار اورا یعنی آستانه اورا در حالیکه پیاده باشند
 و در حالیکه سوار باشند بر پشتهای شتران نیز رفتار و صبا و صس شعر محل اجابا
 دعا است و من هو الایة الکبری المعنیه و من هو النعمه العظمی المعنیه
 الکفایت کبری تائید کبر عظمی تائید عظمی غنیمت که متن از کفار
 و غنیمت شمردن هم المعنی بهترین کسی که دوست آیت فخر و علامت عظیم
 و شناخت حق سبحانه و تعالی که سببیم اعتبار بند و بهترین آن کسی که دوست
 نعمت عظمی برای آنکه غنیمت شمر و نعمتها که آن بدست است هموی اسلام صریحت
 من حرمی لیکذا الحرامی که است الکبر و الذلیم الظلم اکسوف شروع کرده و مصنف
 در بیان مبراج الکفایت سری لبش فتن صس و مراد از حرم اول مسجد حرام
 و از حرم ثانی مسجد اقصی که انی شرح انحالین بعد از آنکه از سری و داج به شد چیشیم
 بسیار تاریک هم برای ضرورت شعر به تحقیف مستعمل شد عظمی اول و فتح ثانی
 حکمت غم المعنی لبش فتنی توای رسول الله صلی علیه و سلم از مسجد حرام
 که در آن است هموی مسجد اقصی چنانکه در و ماه شب چهارده و شب تاریک از ظلمت

شاه

شاه

یعنی بهود دلیل انتشار اضواء که دید چنانکه از خروج بد را تحت ظلام تمام نور و
ضیاء پدید می شود و بیت مولانا نکت مکتبه من قاف سین که نکت می گویم
المکتبت بتیوت شب باشی کردن در جای غرق بر آمدن بر زردمان من
نیل یافتن من قاف یابین قضا که کمان و خانه کمان قاف قوسین مقدار دو
کمان غ اوراک بالکسر در یافتن اشیای غیر محسوس غ روم بالفتح جستن
هم المعنی شب گذر اندی تو یا رسول الله صلی الله علیه و سلم بالافتح تا نکت
یا فنی رتبه منزلت از قاف قوسین که یافت و محبت کسی یعنی در شرب معراج
قاف قوسین مقام نوش که به کس از انبیا کریم علیه السلام تا بان مقام رسید
و آن مرتبه نیافته و قد شربنا من ماء جمیع نبیاء و المرسلین و قد شربنا من ماء جمیع
المکلفین تقدیم پیش کردن و پیش فرستادن پیش شدن هم خدم لغتچنین گرا
و غلامان خادم واحد هم المعنی پیشه کردند ترا جمل انبیا و رسلان سبب
آن منزلت کیافتی تو در شرب معراج مانند تقدیم خدم و هر بنده و درینست
اشاره است بآنکه روایت کرده اند که در شرب معراج ارواح مطهرات جمع آمدند
و در خدمت رسالت پناه در مسجد قضی و جبرئیل علیه السلام اذان گفت و
رسول مقبول صلی الله علیه و سلم لا یتحدث احدی و در گفت همه را بر وجه اعم و الله اعلم
و علیه احوک و انت تحرق السبع الکبیر بهم و مکتب گفت فی صاحب العلم
المکلفه اخراق دریده شدن هم سبب بالفتح بفت طباق بالکسر موافق کردن

نکته

نکته

نکته

نکته

دو چیز را با هم و طبق تائید بعضی بر بعضی باشند قال الله تعالی خلق سبع سموات
 طباقا مراما از سبع طباق هفت آسمان باشد موكب بالفتح و كسر كاف گروه
 سواران هم و مراد از موكب اینجا گروه ملائکه از صاحب علم معزز و مشرف و كريم
 القوم مقدم بر همه قوم است نه اینکه در دست دی علم بود که انی شرح الخالدین
 عند الله الازهری المعنی و تو قطع کردی هفت آسمان را یا انبیاء و رسل در جانش
 ملائکه بودی تو در آن گروه معزز و کبر القوم مقدم بر آن قوم یعنی گذشته و بسا
 دنیا با دم و در نهامی ثانی به عیسی و یحیی و بر آسمان ثالث به یوسف و بر آسمان
 رابع با دل و بر نهامی خامس به هارون و بر آسمان سادس به موسی و بر آسمان
 سابع بابر احم علیه السلام و بودی تو در گروه ملائکه که ام صاحب التوحید اسلام
 که انی شرح الخالدین عند الله الازهری معنی اذ الکفر قد شاد و المستحب من اللذون
 ولا من المستحب اللغه النوع الزک شاد بالفتح نهایت و پایان و نه هر
 چیز و پیشی گرفتن هم استباق پیشی گرفتن من دنو بضم و ال و لون و تشدید
 و او نیز و یک شدن هم رقی بر آمدن پروردگار بقال قریش فی اسلم ارتقاء مثله
 من فی الفتح یا نیز دیان من منم بالفتح و کسر نون گیساه بلند که شکوفه او برآمده باشد
 و فی المصراع منم الدخان ای از تفتح المعنی تا غایتیکد اشتی پیشی را بر آید
 پیشی گیرنده از قرب و نه جای بلند برای جوینده بلند یعنی در شب معراج
 از روی قدر و منزلت بجای رسیدی که کسی را مقامی و سبقتی باقی نماند که

علیه و سلم هر چیزی را که بآن تکیه توان کرد از فضائل کمالات بی شرکت
 غیره و گویا شش هزار مقام را که در آن انبوه نبوده یعنی آنچه فضائل کمالات
 ترا حاصل شد مخفی و نه اندک است پاک تو کسی را در آن شرکت نیست و آنچه
 مقامات طی کردی دیگری را در آن مقام راه مجال بود و مجال مقدمات و کلمات
 حق و تعالی و سخن آفریننده که از لایق گفتیم المنة جلال بالفتح بزرگی و بالضم
 بزرگ هم تویله والی که زانیدن و عمل دادن کسی هم توب بالضم اول و فتح
 ثانی جمع رتبه یعنی برای غیر بلکه تشدید از ارجمند صد دل و بالفتح غلبه کردن
 عزیز غالب و کیاب و دشوار شدن رخ و ص نعم کسیر اول و فتح ثانی جمع
 نعمت المعنی و بزرگ است مقدار آن چیز که تو کم والی گردانیده شده آنرا
 از رتبه و منزلت و دشوار است دریافتن آنچه که بخشیده شد ترا از نعمتها یعنی
 او را که از دریافت قدر و منزلت تو و نعمتهای آنی که بذات یک تو عطا شده اند
 بگوئی که آنکه معشوقی را تسلیم است که ناپای منی العنا بیدار کنایه غیر و صندل
 المنة بشارت به خوش معشر به مع و سکون عین فتح شین گروه دوستان
 و خویشان غم کردن بشی بالضم که از قوی تر چیزی ص اندام ویران شدن
 و از پاد آمدن عادت و غیره غ المعنی مرزده باد برای مای گروه اسلام حقیق
 برای از غایت خدا که نیست از پاد آینه یعنی ارسال جناب سالت
 یک صلی الله علیه و سلم نزول قرآن مجید که او می آید اعین الطاعین بزرگوار

سلام

سلام

سلام

الرَّسُولُ كَذَّابٌ أَكْرَمُ الْأَكْرَمِينَ قَوْلُهُ دَاعِينَا أَشَارَهُ هِيَ لِسُورَةِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى
 دَاعِينَا إِلَى اللَّهِ مَا ذَكَرَهُ وَمَرَادُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ هِيَ دَاكِرَةُ الْأَكْرَمِ أَشَارَهُ هِيَ
 لِسُورَةِ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ بِاللُّغَةِ أَمْتٌ كَرِهُهُ مِنْ جَنْبِ
 حَيَوَانِ الْأَكْرَمِ جَانِبُهُ مِنَ الْمَعْنَى بِرُكَاةٍ خَوَانِدُ خَدَائِعِ الْعَالِي خَوَانِدُهُ مَا رَابَعِي وَرَابِعِي
 خَوَانِدُ الْخَطِّ الْكَرِيمِ بِسَلِّ شَيْئًا مَبْتَرِينَ الْأَمْرَ رَأَيْتُ قَائِبَ الْعِيدِ وَالْبَنَاءِ الْبَيْتِ
 كِتَابَاتٍ أَجْضَلَتْ عَقْلًا مِنَ الْغَنَمِ اللَّغْتَةُ رُوحٌ بِالْفَتْحِ تَرْسِيدٌ تَرْسَانِيَّةٌ
 عَدَا الْكِبَرِ أَوَّلُ مَجْمَعٍ عَدَا كَمَعْنَى تَمَسُّعٍ غَرَابِيبُ الْفَتْحِ خَبَرٌ بِمَجْمَعٍ نَبَا كَمَعْنَى خَبَرٌ
 هِيَ مِمَّنْ الْبِنَاءِ الصَّوْتُ الْخَفِيُّ أَوْ صَوْتُ الْكَلَامِ قِيَامُ الْجِنَالِ دَوْدِينَ خَيْرٌ مَرَعٍ
 وَكَرْمِ خَيْرٍ وَشَابُ كَرْمٍ مِمَّنْ غُلٌّ بِالْفَتْحِ مَجْمَعٌ غُلٌّ مِمَّنْ تَفْضِيلُ سَكُونٍ فَالِدِ أَيْ
 ضَرْوَتِ شَرْبِ غَنَمٍ بِفَتْحِ خَيْرٍ نَزْغُوسٍ مِمَّنْ الْمَعْنَى تَرْسَانِيَّةٌ دَلَامُ شَيْئًا
 رَا خَبَرُ الْبَيْتِ بِخَيْرٍ دَوْدِي بِمَجْمَعٍ أَوْ أَرِي كَبِيرُ شَبَابٍ وَرَابِعِي غُلٌّ رَا
 كَمَعْنَى أَنْ هَذَا لَيْلًا قَائِمٌ فِي كُلِّ مَقَرٍّ حَتَّى حَكَا الْقَنَا الْجَمَاعَةُ أَيْ مَجْمَعٌ
 اللَّغْتَةُ لَقَا بِالْكَسْرِ دُونَ مِمَّنْ مَعْتَرِكٌ بِالْفَتْحِ خَبَرٌ كَاهُ مِمَّنْ حَكَايَةُ مَانِدُ خَيْرٍ
 خَيْرٌ مِمَّنْ قَامَتْ مَعْنَاهُ بِالْفَتْحِ خَوْشَةُ خَرَابِ وَنَزْغُوسٌ قَنَاءَةٌ كَيْ فَوَاتٍ قَنَى عَلَى خَيْرٍ
 وَكَارِيزٌ مِمَّنْ بِفَتْحِ خَيْرٍ وَبُورِيَا وَجَرَّانُ كَبِيرَانُ الْكُوشُ نَزْدُ الْمَعْنَى بِمَجْمَعٍ
 كَمَعْنَى خَيْرٍ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ
 مَسَابِقُ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ خَيْرٌ مِمَّنْ

۵۱۵

۵۱۶

۵۱۷

فَكَادُوا يُبَيِّنُونَ بِهِ أَشْلَاءَ شَالَتْ بَيْتُ الْعُقَابِ الْكَلْبَةُ وَدَادُ دُوسْتِ دَاشْتَرِ
هم کو نزدیک شدن کاری بشت هم غلط با لغت و کسر آرزو بیرون بکمال
کسی بی آنکه زوال او خواهد بود خلاف هم شلوا آنکه اندام با گوشت ایشان جماعت
و اشلاء الا انسان اندامهای جدا شده از هم من شول با لغت بر داشتن ناله دم را
عقاب بالضم مرغ شکاری سیاه معروف هم عقبان بالکسر حرف سوم با موهو
جمع عقاب که معنی شکوفه و عذاب است و بالضم جمع عقاب برنده معروف غ
رغم بفتح تین مرغ در خور که آنرا بفارسی گیس گویند هم المعنی دوست داشتن
کفار که سختن را پس نزدیک شدند آن که آرزو میکردند آن فزار که کاش
ایشان گوشتی را می بودند که در جنگال غفاب و کس است ایچی روی زمین
سیر کفار خیلی تنگ آنکه دوست داشتند آنکه طعم جانوران گردند معنی الکلی و دگر
عَلَنُ مَنْ عَدُوًّا مَالِكُمْ كُنْ مِرْكَاةُ الْأَشْهُارِ الْكَلْبَةُ معنی بالضم و تشدید یک
هم در بیت بالکسر داشتن هم عدت بالکسر و دال مشدود و بعده فوقانی بمعنی شمار
اشهر جمع شهر حرم بضم تن اهرام بستگان و حرمت داشتگان و شهر حرم چندان
که جنگ در آن حرام بود آن مجرم دزدی القعه و دزدی مجرم و حبیب است هم المعنی
میگذشت شبها و نمی داشتند که فکار شبهای گذشته را نادیده بگذشتند آن شب از
شبهای ماههای حرام حاصل آنکه در غزایام و لیالی بر اعدای گذشتند و ایشان
از فوط استیلا می حزن و الم حساب شب روز نمی داشتند یا هشت ماه که در آن

اقبال و جدال واقع می شد سبب توزع حال و شفت بال مگر حساب ایستاده
 و ایام مشهور حرام که در آن قتال حرام بود که آنرا الذین ضعیف حال ساحتهم
 بکفرهم الحکم العبدی قضی مکرر اللغت قرم بالفتح مکرر و لغتین سخت
 آرزو مند گوشت شدن هم المعنی گو یا که دین جهانی است که فرد آمد بنانه
 و دشمنان یا هر قدر که سخت آرزو مند است گوشت دشمنان و مراد از مکرر صیغه
 یعنی دین همان عظیم نشان است آمد بنانه دشمنان یا صیغه ضعیف است که سخت
 مشتقی بر خوردن گوشت دشمنان مستعمل بر اهل ایشان است و این
 فوق مساجد شریفه و این کلمه اللغه جری الفقه و تشدید که شریف
 خمیس شکر که بیخ فوج در شفته باشد و آن مقدس و قلب و بیشتر و بیشتر و
 ساقه ص ساج و سبوح سپ نیک و رنده هم تلاطم با هم دیگر طایخی زدن و بر
 یکدیگر زدن موجب هم المعنی می کشید و آخرت مسلم در پای لشکر راد را که
 آن لشکر بر بالای سپان نرم و تازنیز و بود و آن لشکر می پذیرفت و حجاب
 بر هم زنده را که دلیران و بهادران اند می کشیدند و در کتاب اللہ و در کتاب
 بمسئله اصل الکفر مضطرب اللغت نذب خواندن بکار می يقال نذب
 الامر فانه نذب لای دعاه فاجابه ص حساب چشم مزد داشتن از کسی هم سطوة
 بالفتح حله بردن غم استیصال ازین برکنند غم اصطلاح ازین برکنند
 و قوله کل نذب بیان ابطال است المعنی از هر ابطال که موجب دعوات

۵۱۲۲

۵۱۲۳

۵۱۲۴

۱۶۵
که المصنف

اند و خداوند تعالی برای مثال شکرین برای احکام دین و اصلاح حال مسکین
و متفق بر آنست که از جناب باری از جمله میگردد و بدین پنج گفته که در حضرت
رسول الله صلی الله علیه و سلم است می کنند در برکنند بدین پنج گفته که در حضرت
و انت ایها الذی یؤمن به الذی یؤمن به الذی یؤمن به الذی یؤمن به الذی یؤمن به
دور شدن از وطن و شهر خود و صل می پیوندند و پیوند کردن با مصل
رحم با فتح و کسرها و سکون آن جای گویند که شکم که آنرا از بدان گویند و قرآن
و خوشی با اصل قرابت و اسباب آن و ظاهر آنست که رحم آن خوشی باشد که از
جانب رحم بهم رسیده باشد و ابوالارحام خویشان که در رحم شریک باشند
المعنی تا غایتیکه شدت اسلام در آن حال که متحصن است آن گروه منتدب
و محاسب بعد از غربت خود و معموله از رحم یعنی پیوند گرفته بقربت یعنی قوی
شدت اسلام از سعی صحابه رضی الله عنه عنهم ملحق شد با قرابتیان خویش
که او است است یعنی ملت ملحق است با ملت سخا و زنی کند از آن است گویا که
ملت و امت اخوان شریک فی الرحم اند و قوم اند که در میان ایشان قرابت
و خوشی است و قوله من بعد غزواتها اشاره است بسوی قول علیه السلام بدین
الاسلام غیر مافیعه و کما بد فرطولی للفرار کقوله ابکم و امکم و اخوتکم و خواتمکم
یعنی فکم تیسیم و کلمه عسیر اللفظ کفالت ضامن شدن بعلل بست
شیوه هر قسم طفلان پدیدار آدمی و شیوه نادر از چار پام ایم بالفتح بی شوی بود

۱۶۶

از آن هم اشعنی خاصن کرده شده است آن دین همیشه از آن لیران حجازان
 به بهترین پدر و بهترین شوهر پس و برانند از یقینی و بیوگی یعنی ملت اسلام است
 منصور اند بخیر دیگر آن ابراهیم علیه السلام است کافی قوله تعالی ملت ابراهیم
 ابراهیم و بهر شوهر که حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اطلاق لعل حضرت محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم از نیست که او شیت پناه و تکیه است ملت محمد صلی الله علیه و آله و سلم
 تا ذرا ای منعم و کل من ظالم اللغه سوال مسأله خود تن یقال نسل عنه
 و به قد تخفف بهر تنه فیقال سال سال الامر من سل من الخفف من مضاده
 و چیز را با هم اگر گوشتن چنانکه صد بار آید هم اصطلاح با هم گوشتن و بر هم زدن هم
 المعنی آن ابطال یعنی صحابه رضی الله عنهم کوه مانند در شبات قدم و تکرار
 شدت جهاد پس بهر پس از قتال آن صحابه رضی الله عنهم برای کفایت واضح حرب ایشان
 ما و بهر پس غیر که دید هر از اعدا از مضاده از آن لیران و بر سر که و جنگ گاه و فصل
 حنینا و سلبه که او سال اول فصل حنینا که او بین الاثم اللغه خیرین طالعهم و
 فتح نون نام وضعیت میان که و طائف که در آنجا کفار حضرت رسالت نبی
 صلی الله علیه و سلم جنگ کردند اول لشکر اسلام بهر میت رفت آخر فتح و فیه و
 یافت هم بدر با فتح نام چایستی است که بدرین قریش کشنده بود و در حوالی آن
 میان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و لشکر کفار جنگ واقع شد هم احمد
 حضرتن نام کو بسیت نزد یک مدینه هم فصل یک بخش از جهاد بخش سال و از

۵۱۲۶

۵۱۲۸

بحرف تشبیه داده اند و در ذکر لفظ کاتب و خط و اقسام و حرف و حرف و معنی و
 حسن تناسب است شاکل السیاح لهن سیمای غیر جسم و روح و مستان
 بالسیما صیغۃ التثانی المفعلة شکوت فار و تیزی نمودن يقال شاکل الرجل شاکل
 شکوکا مثل خاوی بخاف و هو شاکل الصلاح و شاکل الصلاح ایضا مقابله من
 صلاح بالکسر ساز و آلات و تربیایا آنچه تیز و زنده باشد مثل شمشیر و نیزه آن هم سیما
 بالکسر نشان و علامتی که شناخته شود بدان خیر و شرع تمیز جدا کردن و در باب الفتح
 کل المعنی تیزی صلاح برای آن جماعان علامت است که جدا می کنند آنها را
 از غیر چنانکه کل تیزی باید از علامت رنگ و بو از درخت خار دار و غیره ای الیک
 ریاح الی غیره کثیر شمس و غیره و لا کثیر لک کثیر ای کثیر اهدیه فترسم
 ریاح جمع ریح نصر بالفتح و نصرت بالضم یاری دادن غ نصر بالفتح بوی
 خوش غ غصب بالکسر و الفتح حسابان بالکسر نه شستن من زهره بالفتح بالضم
 بمعنی شگوفه غ کم بالضم و تشدیدیم بمعنی آهستین و بالکسر و تشدیدیم غلاف نمک
 الکام جمع این هر دو می بفتح کاف و کسریم و تشدیدیم وزن فعیل بمعنی دلیر و داور
 که باصلاح باشد یعنی در صلاح پوشیده شود غ و ص المعنی تخفیفی آرد و بوی
 تو باد های فتح و فیوزی بوی خوش لشکر سلام منسور ایس گمان می بری تو
 دلیری را که در زیر صلاح نهفته و نهان است و پوشیده که در خلاف پنهان است و تشدیدیم
 هم در مورد انجمن نیست و بانه من شدت الحزن که در شایسته که تشدیدیم غلاف نمک

لک

لک

لک

اجمعه غیش اجماع اجماع اجماع اجماع اجماع اجماع اجماع اجماع اجماع اجماع
 شدن از اندوه و شرم هم المعنی هر کس که باشد بر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بدی او اگر بدیدان را شیر و نیشناهای خود خاموش نشیند از اندوه و این
 محل اجابت دعاست وَلَنْ نُؤَيِّمَنَّ وَلِيَّ اَعْيُنٍ مُّسْتَفْهِرَةٍ بِاِذْنِ وَجْهِكَ وَتُخَفِّفَ
 مِنْفِقَتِهِمُ اللَّعْنَةُ دلی دوست انصار و استادان صم عدو بالفقه و فقهه
 و تشدید او دشمن جمیع و مفر و آمده و در مذکر و مونث استعمال یافته هم لفظ هم
 بقا و قاف شکسته شدن هم المعنی هرگز نهایی دوستان رسول صلی الله علیه و سلم
 خبر آنکه مظفر و منصو باشند و هرگز نهایی دشمنان وی را خبر آنکه مقهور و خوار باشند
 احل منه و حرمه و لعنه کاللیس احل مع الاستیبال و احشوا للعنة احل فر
 آمدن هم حرز بالکسر استوار و توفید حرز حرز جای تنگ و استوار هم لیث بالفقه شیر
 درنده هم اشبال بالفقه حیدر بای شیر جمع شبل الکسر هم لفظ مجتنب نیشنا هم المعنی
 نشانید است خود را در حصار ملت خود و پویش درنده با بچه باور نیشنا نشین
 صلی الله علیه و سلم بالیث و هت با اشبال و ملت با اجم است که جمک کلمات
 الله من جملة فی ذلکم خصم البهائم من خصم اللعنة بدل بالفقه بر زمین
 انداختن و فحش و خصومت کردن و قادر بودن بر خصومت هم کلمات الله
 مجید خصم بالفقه خصومت کردن هم برهان معجزات نبی صلی الله علیه و سلم
 خصم کفر معادل فی المعنی قرآن مجید بخاک انداخت بسیار مجادلین و مجرمان

۱۳۰

۱۳۱

۱۳۲

۱۳۵

بایستد بنصیب صلی الله علیه وسلم مغلوب ساخت بسیار مکرین اکتفا بالعلم
 فی الدینی و فی الدنیا و فی الآخرة و فی السیاسة و فی اللغه امی بالضم و تشدید
 سیم بر آن کسی که نوشتن و خواندن نداند و لفظ امی لقب پنجم صلعم از آنست
 که آنحضرت از کسی تعلیم نگرفته بود و تافضیلت و ستاد بر آن حضرت ثابت نشود غ
 معجز بالضم و جیم سوره عاجز کنند چون خرق عادت از نبی صلی الله علیه وسلم
 صادر شود که اندازد آن خلق عاجز آید از آن معجزه گویند و چون از وی خرق
 عادت می آید و آنرا آریست خوانند و چون خرق عادت از کافر بظهور آید آنرا
 استدراج گویند و جالبیت زمانه که پیش از زبان حضرت رسول الله صلی الله
 علیه وسلم بود که قبائل عرب پشمار امی برستیدند غ المعنی کفایت می کند
 تر از نظم و فصل و کمال که حاصل است در آرزوی معجزه در زبان جالبیت و تادیب نفس
 و رعایت کمال و مکارم اخلاق بحالت شبیهی که در سوره بقره است قیل یوسف
 فی السجیر و السجیر المعنی چاکری کردم رسول قبول صلی الله علیه وسلم را
 استقاله بیع و اشکافتن خوانستن که تر اقاله فسخ بیع کردن و در گذشتن از گناه
 مشغوب خدمت جمع خدمت المعنی چاکری کردم رسول قبول صلی الله علیه وسلم را
 بیدم و ستایش که طالب غفوی می کنم آن ستایش گویان عمر را که گذشت آن عمر در
 انشای شعر و خدمت کردن با او که اذ قلنا انک انکشی عواقبه کاتبی بهذا
 هذا من الذم اللغه تعلید در گذشتن از جناب جلیل و خبر آن خبر

۱۳۶

۱۳۷

[illegible]

11

25

من قویہ خیر ایہ راوہ تھواری کی فکر ۱۲

12

کتاب گفته و آنچه پیش کتاب باشد بی مهلت گاهی مرا باشد ازین دنیا
 بیان سخن روشن و پدید گفتن و سخن واضح و آشکار هم غنیمت بالغت زیان رسانند
 نقصان آوردن و در خرید و فروخت و جز آن هم سلام نوعی از بیع است و آن را
 بنمای پیزی است بالغ ایش از تیار شدن آن چیز بیعت شرکط شرعی اولی
 چنانچه گنیمت یا بجا بخود و دوم نوع چنانچه سرخ یا سفید شوم قدر چنانچه کمین یا دیرین
 چهارم وصف چنانچه قسم اول یا قسم دوم آب داده یا غیر آب داده پاک از آلائش
 یا غیر پاک از آلائش پنجم اصل یعنی وعده چنانچه بستی روز یا یکماه ششم جای می
 یعنی تمکین سایندن غنیمت مقرره هفتم راس مال یعنی تعیین کردن مبلغ چنانچه
 ده روپی خواه بستی روپی را المعنی هر کس کمی فروشد دین خود را بدینا ظاهر و
 آشکار خواهد شد و نقصان فروختن نقد به نقد و در فروختن نقد به بیع آن است
 ذنباً فمأخذه و یستقص ذنباً الذی لا یصل الیه من غیر اللحنه ایتان بالکسر
 آمدن آن کس من اتفاق شکسته شدن عهد و جز آن هم انصراف بریده شدن
 ص المعنی اگر کرده گناه بسبی نیست بیان من شکسته از بنی هملی الله علیه و سلم
 نیست رس امید من بریده شده ص اینکه اگر چه بسیار گنگارام اما بیان خود را
 از بنی کریم نه شکسته ام و رس بن مصطفی بریده ام رس بنیاه و شفاعت من بدان
 دولت حضرت بسته است فان لی خدمته منته بسمی شی محمد او هو اوفی الخلق
 بالذم من اللحنه ذمه کبر اول و تشدید میم عهد و بیان و اما نغ

۱۴۵

۱۴۶

تسبیح بالفتح و هم کسور و تخفیف تحتانی مفتوح نام نهادن غ او فی وفا کنند
 ترو هم کسیر اول و فتح ثانی جمع و منه المعنی پس به تحقیق مرا عهد است از جناب پیغمبر
 صلی الله علیه و سلم بنام بودن من محمد را لکن محمد صلی الله علیه و سلم نهایت وفا کنند
 خلق است بعد و بیان و اما آن خود قال صلی الله علیه و سلم انا شفیع کل محمد یوم
 القیامة نقل است از رسول خدا صلی الله علیه و سلم که هر کس از من بنام بود
 شرف شفاعت من می یابد بکثرت نام من و در اخبار آمده است که در عصای قیامت
 شخصی محمد بنام را حاضر کنند و حساب کنند به سبب کثرت جرایم و معاصی فرمان
 آنکی از جناب وی آید چون فرشتگان او را بدو رخ کنند از جناب ارحم الراحمین
 خطاب در رسد بگذارد وی را بنام حبیب من است مرا شرم می آید شایان
 لطف و کرم من نیست که بنام حبیب خود را عقاب و عذاب کنم سعدی گوید
 بعضی آن نماند کسی بود که در و چون سیدش رویان که بکن فی
 سقاؤاخذ ایدری فی فضل و الاقل بازله القادما الماخذه زلت بالفتح و بالکسر
 لام شد و مفتوح بمعنی لغزش و لغزیدن غ المعنی اگر نباشد در فردا
 قیامت رسول قبول صلی الله علیه و سلم دستگیر من به شفاعت از روی فضل
 کرم خود که انی شفیع کل محمد یوم القیامة پس بگوید در شان من که ای قوم لغزیده
 حاضر شو که وقت حضوری است حاشا که آن پیش از این نگارید و او جمع الجا
 و سائر غیر محمد و الماخذه نماشا و شنار کردن و از چیزی بر نه کردن

۱۳۴

۱۳۵

لغزیده

حاشاک و حاشاک بمعنی یعنی دور بادصل المعنی دور باد از حضرت که محروم کند
 اسید و ار امکارم اخلاق جزیل او یک باز گرد و خوار از و غیر مغز و مثلاً الزممت
 افکار منی کذا یحیی منو جده تأملی کذا حتی خیر و ملتزم هو اللغته منذ بالصنم اندک
 زمان هم الزام با کسر لازم گردانیدن بر خود یا بر غیر التزام بر خود لازم گرفتار گریز
 غ المعنی از آن زمان که لازم گرفته ام فکر خود را در مدایح و ستایشهای آنحضرت
 صلی الله علیه و سلم یافته ام او را بنابر خلاص خود از آفات دنیا و دین بهترین
 افضلی و متعددی و لی یفوت الغیاب منی یک آن یبیت ان الجبال کثر هار
 فی الکیم اللغته ترب بالفتح زیان زده شدن من فی الصراح ترب الوصل فقر
 و یقال تربت بذک ای لا اصبت خیر اص صبا بالفتح و بی همزه باران من امه
 لفتحمتا بپشته و اجمع احکات و الم ففتحتم من المعنی دست درویش از غنا
 نعمت او خالی نشد تحقیق ابرو و پاند شکوفه را بپشتهای بلند و کم آرد زهره
 الله دنیا التي قطفت بیده از صبر التي على هي الا للغته زهره الدنيا تازگی و خوبی
 دنیا ص قطف بالفتح چین میوه هم زبر نام شاعر مشهور هم گفتف من سنا
 ق و فی شرح اخاله مومن اجد ملوک العرب حصل الزبر منه عطایا کثیره المعنی
 نمی خواهم ازین مدح تازگی و خوبی و تجمل دنیا را که جید انرا بر دست زبر سبب
 مدحی که گفت بر هم بن سنان بل شفاعت فردای قیامت می خواهم یا السماء
 الخلق بالی من اودیه سواک یحلو الخاف العظم اللغته لود بالفتح یاه زفر

۱۵۴

۱۵۵

۱۵۶

۱۵۷

عظیم تحقیق بر جزیر تمام و شامل هم جمع عام و طول احداث و وقوع هول ایام
القیامت شامل جمیع المخلوق که ذاتی شرح انحال الدنئی ای بزرگ ترین خلایق
نیست هر کسی که بنیاه گیرم با جزو ذات پاک تو وقت آمدن هول قیامت که عام
و شامل است این شرح محل اجابت دعاست و آن یسوی رسول الله صلی الله علیه و آله
اِذَا الْكُوفُ سُجِّدَ لِلْكَافِرِ الْمُنْفِقِ بِالْكَسْرِ وَالْفَتْحِ تَنَكُّمُ تَنَكُّمُ
شدن هم جاده قدر و منزلت هم تخلی روشن و آشکارا شدن و جلوه کردن هم
انتقام کینه کشیدن من منتقم کی از اسامی حسنی المعنی و تنگ نمی شود ای
رسول الله صلی الله علیه و سلم قدر و منزلت تو برای شفاعت من چون خداست
جلوه کند بصفت انتقام یعنی ای رسول الله صلی الله علیه و سلم بدو خدا را آن وقت
که رب العزت انتقام آرد باریاب نعم قائم عبادك الدنيا و آخرتها
و من عاصوهم و علم النجیح و القادح الملتصقة صرة بالفخ و تشدید را حمل زنی که بر زنی
آورده شود و از انبار سی انبیا گویند و سستی نیز و بندی سوت غ و انجام او
آخرت است حد و قباله دنیا افتاده است المعنی پس بدستیک از دریای شش
تو دنیا و آخرت یک قطره است و جزوی از عالم است لوح و قلم یعنی دنیا و
آخرت از آثار وجود الوار وجود است و آنچه قلم بر لوح محفوظ نوشت و اوال فرشته
انگی از علوم و معارف هست پس اگر از خوان شفاعت نواله یسوی من رسد
از بحر عطای تو هیچ کم نشود و انفس لا تقسطی من رزاق عظمت ان الکلیا

فِي الْفُقَرَاءِ كَالْكُفْرِ الْمَخْتَصِفِ بِالْفُتُورِ نُوْمِدْ شَدْنِ هَمِّ زَلَّتْ بِالْفُتُورِ
 ولام مشدود معنی لغزش لغزیدن که عبارتست از کار ناپسندیده و غم مخور
 گناه منفره هم المعنی ای نفس نومیس که هر از گناه عظیم که از تو صادر شده است
 بتحقیق گناه کبیره بمقابلت پروردگار مثل صغیره اند یعنی حمت او تعالی
 شاید بمقابلت گناه زیاده است از گناه ماعلی رحمتی لای حین یقسیمها ثانی
 حَسَبِ الْعِصْيَانِ فِي الْقِسْمِ الْمَغْتَرِ قِسْمِ كِبَرِ اَوَّلِ فَتَحِ ثَانِي حَمْدِ اَعْنِي
 تحقیق حمت پروردگار من بقتیله قسمت کند آنرا بدو برابر اندازد گناه در قسمتها یعنی
 مطابق صغیره و کبیره در قسمت یعنی صغیره را بقدرش و کبیره را باندازا و قیود آید
 و درین دو بیت اشاره است باینکه کسی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لَقَدْ ظُفِرَ
 مِنْ حَمْدِ اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ يُغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا يَا زَبَّ وَظَلَّ رَجَائِي غَيِّبَ شَوْكِي
 لَدَيْكَ وَاجْعَلْ حَسْبِي غَيْرَ مَخْجَنِي الْمَخْتَصِفِ رَجَاءِ الْفَتْحِ اَوَّلِ وَبَعْدَ الْفِ بَهْمَزَةٍ
 امید و امید داشتن و کبر اول چنانکه مشهور شده خطاست غ الوعاسن بالکسر
 بازگونی شدن انحرام رنجیده شدن و انجدام بحیم و اَل حجه بریده شدن هم المعنی
 ای پروردگار من مرا نومیس مگردان نزد خود و بنامی حساب ما را از ایا میگوین
 یعنی ای پروردگار من امیدوارم غفرت او هستم پس مرا از رحمت خود بیاور
 مگردان و حساب من آسان کن وَ الطُّفُّ لِعَبْدِكَ فِي الدُّرِّ نَبِيْنِ اِنَّ لَكَ
 صَبْرًا مَتَى تَدْعُهُ الْاَهْلُ بِالْمَخْتَصِفِ بِالْمَخْتَصِفِ لَطْفِ بِالْمَخْتَصِفِ نَمِيْ دَرْكَارِ وَ دَرْكَارِ

۱۵۶

۱۵۷

۱۵۸

کردن هم احوال بفتح جمع مهول که بمعنی دشت و ترس است غنیمت شکست
 لشکر انهم شکسته شدن هم المعنی ای پروردگار من مهربانی کن بر بنده
 خود و دنیا و آخرت تحقیق او را صبری است ضعیف هرگاه که خواند این بنده را
 احوال و سختیها و بهریت میکند آن صبر یعنی صبر جمیل که در مهول جدا نشود و کاف
 لَسَّحِبَّ صَلَواتُكَ اَدَامَةً عَلَی الْبَشَرِ هَلْ مَسَّحِبَّ اللِّغَةِ اَوْنِ بِالْهَرِ
 و مستوری و اذن و امر و فرمان هم و غنیمت سحاب بالفتح ابر و سحاب بضمیت من
 جمع هم انما ل رختین باران ص سحوم سحام روان شدن اشک انجام ک
 ص المعنی یارب لعزنا بر رحمت را که از دست بر سبیل و ام بر پیغمبر اصلی الله
 علیه و سلم تا شود در زبان و ایشان و الدَّلَّ وَ الْقَحْبُ مَسَّحِبَّ التَّابِعِیْ لَهُمْ اَهْلِ
 التَّوَالُفِ وَ الْحَاسِمْ اَلْکَلَمَ لِلْفَتَا اَلْاَهْلِ عِیَالِ و اَلْاَهْلِ بَنی اهل بیت
 آنجناب ص نقابهم اول پیغمبر گاری غ نقابا لضم یا کزگی غ المعنی
 بعد از آن برآل و اصحاب و تابعین وی که صاحب پیغمبر گاری و یا کزگی
 و صاحب علم و صاحب کرم اند ما رخت عَدَا بَابِ الْبَیَانِ لِمَنْ صَبَا وَ اطْرَبَ
 الْعَیْنِ حَادِی الْعَیْنِ لِمَنْ لَلْفَتَا رَخ بِالْفَتْحِ کَرُوشِ سَرِ اُزْمِی وَ جَرَانِ هم عذبت
 الشجر عَصْنَه ص صبا بالفتح باوی که از جانب شدق و زخم اطراب بالکسر شبا
 و آوردن هم عین بالکسر شران سفید و که سفیدی او بپوشی آمیخته باشد
 حادی البقم اول و فتح دال محله و بعده الف بصورت یا سرودی که در عربت برآید

۱۵۹

۱۶۰

۱۶۱

می سرانید و شتر بدان ست شده چالاک میگردد و از مدار و در منتخب و صراح حد
 بعضی اول معنی را ندان شتر بتغنیغ نغمه بالفح آواز نرم و ملایم نغمه بفتحین آواز نا
 جمیع نغمه المعنی ای پروردگار من باران پیوسته دابر رسول کریم و صحابه و
 تابعین و اهل تقا و نفا از مهت ما دامیکه بجهنم اند شاخهای رفعت را با دصب
 و در طرب می آر و شتران را راننده شتران بنغمه خاتمه فاضل سنی و شرح
 خود نوشته است که بعضی فاضل فرموده اند که وقت فراغت این قصیده بسیار
 لمحة خوانده نه شوند لیکن اسرع الی القبول او فی الحصول المأمول و بعضی
 از بزرگان صاحبین گفته اند که ترتیب خواندن این قصیده مشبه این است
 که اولاً سوره بار و در و در شهور الصلوة علیک یا خیر الوری السلام علیک یا نور
 الهدی فظم یا حبیبی سیدی درانده ام به مرکب اندر حرص و هیجان نده ام
 رحمة للعالمین یا رسول به هم شفیع المذنبین یا رسول به مشکلم پیش است و
 من ربکی یا رسول الله ما را توبی یا محمد لطف آمد عام توبه پس بود
 ما را محمد نام توبه احمد جز تو غصع نیست کس یا رسول الله فرادیم برس
 الصلوة و السلام تا قیام به بر محمد آل و اصحابش تمام بخواند بعد از آن صلوة
 یازده بار برنجیکرد و تشهد آخر ناظر است بخواند بعد از آن خطبه قصیده را بخواند
 برنیت افتتاح محمد آبی صلوات و صلوة بر حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و سلم
 پس از آن قصیده را میگردانند لمحات بخواند و در ایاکون ملوم که بزرگان آید

محل اجابت گفته اند و مایه کیند خاطرش باشد بطلب و افتتاح دعا و ختم
آن بحد و صلوة نماید و وقت خواندن قوله هو بحسب الذی ترجی شفاعة الخ
مکرار کند باختلاف این الفاظ مثل هو الرسول الذی ترجی الی آخر المصلح هو
الذی هو الخلیل الذی هو الشفیع الذی هو الرؤف الذی الی آخر المصلح و غیر
ذلک مع حضور نام و در محل قوله من کین برسول الله نصرته الی آخر البیت سه
بار این لفظ زیاده بگوید یا رسول الله صلی الله علیه و سلم و اگر بعد
ازین سه مرتبه تکرار زیاده کند مع اختلاف الفاظ اسم شریف در هر مرتبه
چنانکه استنصر یک یا حبیب الله استنصر یک یا بنی الله یا صفی الله یا خلیل الله
یا ولی الله و غیر ذلک بهتر باشد و حسن است که این بیت نیز تمام مع اختلاف
الفاظ اسم شریف بخواند چنانکه بگوید من کین بحسب الله نصرته الخ و من کین
بنی الله الخ و من کین بخلیل الصلح و غیر ذلک در محل قوله یا اکرم الخلق یا لی من
الودیه سواک عند حلول المحادث العظم به این بیت تمامه تکرار کند مع اختلاف
الفاظ چنانکه یا اشرف الخلق یا ارحم الخلق یا اجود الخلق یا احمد الخلق یا اکمل
الخلق یا اعظم الخلق یا احسن الخلق و غیر ذلک و عند الاختتام نیز یزده بار
صلوة تشهد خوانده سه بار الصلوة علیک یا خیر الوری مذکور قرات نماید بعد
سه مرتبه این الفاظ بگوید آلمی سیدی و مولای ضافت المذاهب الا الیک
و حاجت الآمال الا الیک و القطع الرجاء الا عندک و لعل التوکل الا علیک

لا یلجأ وینجا الایک ولا ینفک الا الیک بعد ازان هر دعائی که
در دل داشته باشد یقین تمام حضور ملاکلام حکمت مع حمد و صلوة تمام کند اگر
برین وجه خواندن قصیده در هر روز زیاده از یکبار مسیر آید بهتر باشد والا قلمش
یکبار و محملهای اجابت دعائین است اول ظلمت سنه من الخ دوم محمد
سید الکونین الخ سوم فان فضل رسول الله الخ چهارم تبارک الله الخ پنجم
قوت بنامه الخ ششم ارحم الخ هفتم تفاک بالعلم فی الاسلام
ششم یا اکریم الخ و ترتیب خواندن این قصیده بسیار اندکی از ان این
العیاض چند مرتبه عمل آورد و دو کفایت معات به تحریر رسید همین ترتیب است
که مذکور شد انتهی بقسط و هذا اخرها و الایراده فی هذا الکتاب فالحمد للهدی علی
الاتمام و الصلوة و السلام علی رسول محمد سید الانام و آله و صحبه برت اکرام فقط

خاتمة المط

تبیح

محمده و بنسبتین و فصلی علی سید الموجدین که نسخه متبرکه که حل العقده المفسیره البره
که کلام عجب وی ملوک الکلام است و زبان پوروش شیرین کام از تصیف لطیف عارف لاکس
فاضل الافضل جبر الاعظم و الان محمد امام العالم نور الله مرقدہ و الا کریم و بیاض خود و جناب
صاحب طاهر کبر سخی و محبت سید قاسم حسن صاحب حروف سید محمد یاقین و سید عابد حسن صاحب
مدعو سید محمد فاروق فرزندان جناب محمد مؤکری مولانا الطام العالم صاحب این شیخی سید
نظام محمد و غیر آبادی از لؤلؤ الطبیاع است تا شاگانه دیده دل اهل بصیرت شد و حق تصنیف

این از تحفاتی و موهبتی است که از سید محمد نور محمد زکریا شریفی کاشانی قدس سره تقدیم نموده است

CALL No. { ^{٨٩٢٦٤١٢١} ب ٢٢ ق مشرف } ACC. No. ١٢٠٤٥
AUTHOR _____
TITLE _____
حل العقد القويمة البردة



MAULANA AZAD LIBRARY
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:—

1. The Book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

